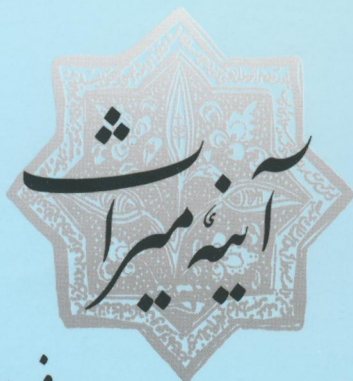


ضمیمه

۳۳



دوفصلنامه ویژه پژوهش‌های متن‌شناسی

دوره جدید، سال دوازدهم، ضمیمه شماره ۳۳، سال ۱۳۹۳

علامه قزوینی شیوه غربی تحقیق

محمود امید سالار

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس



شماره استاندارد بین‌المللی
۱۵۶۱-۹۴۰۰

آینه میراث

دوفصلنامه ویژه پژوهش‌های متن‌شناسی

دوره جدید، سال دوازدهم، ضمیمه ۳۳، سال ۱۳۹۳
دارای مجوز علمی - پژوهشی به استناد نامه ۳/۵۱۴۰۰ مورخ ۱۳۹۱/۳/۱۷
از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

علامه قزوینی و شیوه غربی تحقیق

محمود امیدسالار
دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس‌آنجلس

صاحب امتیاز: مرکز پژوهشی میراث مکتوب
مدیر مسئول: اکبر ایرانی
سرمدبیر: مجدالدین کیوانی
معاون سرمدبیر: عسکر بهرامی
مدیر داخلی: حسناسادات بنی‌طباء

هیأت تحریریه

محمدعلی آذرشب (استاد دانشگاه تهران)، نجفقلی حبیبی (دانشیار دانشگاه تهران)، اصغر دادبه (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، علی رواقی (استاد دانشگاه تهران)، علی اشرف صادقی (استاد دانشگاه تهران)، حامد صدقی (استاد دانشگاه خوارزمی)، منصور صفت‌گل (استاد دانشگاه تهران)، محمود عابدی (استاد دانشگاه خوارزمی)، حبیب‌الله عظیمی (استادیار کتابخانه ملی)، احد فرامرزی (استاد دانشگاه تهران)

مشاوران علمی

سید علی آل‌داوود، پرویز اذکابی، محمود امیدسالار (آمریکا)، اکبر ثبوت، غلامرضا جمشیدنژاد اول، جمیل رجب (کانادا)، هاشم رجب‌زاده (ژاپن)، محمد روشن، فرانسویس ریشار (فرانسه)، برت فراگنر (اتریش)، پاول لوفت (انگلستان)، احمد مهدوی دامغانی (آمریکا)، عارف نوشاهی (پاکستان)، یان یوست ویتکام (هلند)

صفحه‌آرایی: سهیلا یوسفی

لیتوگرافی و چاپ: نقره آبی

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، شماره ۱۱۸۲

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
ayenemiras@mirasmaktoob.ir
ayenemiras@gmail.com

بها: ۵۰۰۰۰ ریال

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها الزاماً مورد تأیید آئینه میراث نیست.
- هیأت تحریریه در ویرایش مطالب آزاد است.
- مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- همه مقالات مندرج در دوفصلنامه دست کم پس از تأیید دو داور چاپ می‌شود.
- نمونه‌نهایی مقاله پس از تأیید نویسنده آن چاپ می‌شود.

از نویسندگان درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:

- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسنده آن باشد.
- مطلب ارسالی نباید در نشریه دیگری چاپ شده باشد.
- مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیده فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
- شیوه نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
- بهتر است هر مقاله روی کاغذ A4 تایپ شود، یا با خط خوش و خوانا بر یک روی کاغذ نوشته شود.
- حتی‌الامکان نمودارها، جدولها و تصاویر به صورت آماده برای چاپ ارائه شوند.
- توضیحات باید به صورت بی‌نوشته در پایان مقاله و پیش از فهرست منابع بیایند.
- ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شوند. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است: نام خانوادگی تاریخ: [جلد/ شماره ص (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸/۱)]. اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد/ شماره ص (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶)]. اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شماره صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
- برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: اسم شهر، نام کتاب: [جلد/ شماره ص].
- منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود: کتابهای جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمه ... ، ج، نام شهر. کتابهای قدیم: اسم شهر، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمه ... ، ج، نام شهر، تاریخ. مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/ نام مجله، [س ... ، ش ... ، ص ... - ...].
- همراه هر مطلب ارسالی ضروری است نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، وابستگی سازمانی، نشانی کامل پستی و الکترونیکی و شماره تلفن ارسال شود.
- لطفاً مقالات و مطالب را به نشانی دفتر مجله آئینه میراث و یا به نشانی پست الکترونیک آئینه میراث ayenemiras@gmail.com و ayenemiras@mirasmaktoob.ir ارسال فرمایید.

علامہ قزوینی شیوہ غربی تحقیق

محمود امجد سالار

کتابخانہ دانش گاہ ایالتی کالیفرنیا درس انجلس

به شکرانه یاریهای فضلی جوانی که هر ساله میزبان این پیرمرد می‌شوند و ازیشان نکته‌ها می‌آموزم: امیر امامی، اردوان امیری‌نژاد، جواد بشری، شهریار شاهین‌دزی، پژمان فیروزبخش، سعید لیان، ارحام مرادی، و محمد افشین‌وفایی

یکی از مطالبی که مرتباً در تحقیقات مربوط به تکامل فن تصحیح متن در ایران مطرح می‌شود، این است که محمد قزوینی این فن را در اروپا از فرنگیها آموخت، و در بازگشت به وطن، به ایرانیها یاد داد. بار اولی که وجود این اعتقاد در میان فضلی وطن صریحاً به نظر فقیر رسید، چند سال پیش دوست دانشمند علی میرانصاری در مصاحبه‌ای که با ایمیل با بنده به عمل آوردند و بعداً در کتاب *ارج‌نامه ملک الشعراء بهار* به چاپ رسید، این سؤال را مطرح فرمودند که «هریک از مصححان بزرگ ایرانی، روش تصحیح خود را از مکتب و یا مرکز علمی خاصی فراگرفته‌اند. مثلاً علامه قزوینی از محافل و مکاتب غربی این روش را آموخته است» (میرانصاری ۱۳۸۵: ۲۵۴). بنده که شاید به علت دوری از وطن کمابیش از همه جا بی‌خبرم، از این سؤال قدری تعجب کردم و — به قول عوام — به رگ غیرتم برخورد و بر سبیل پاسخ عرض کردم که مرحوم قزوینی در هیچ یک از نوشته‌هایش، نه جایی در ده مجلد یادداشتها، نه در مقالات متعدد و نامه‌های بسیارش به دوستان، و نه در هیچ یک از مقدمه‌های *عالم‌الکتبی* که تصحیح کرده، چنین امری را متذکر نشده است. قزوینی بسیار حق‌شناس و امین بود و نه از ذکر دین خود به استادانش ابا داشت و نه از ذکر اینکه مطلبی را از کسی اخذ کرده است. با این حال در آنچه نوشته است، یک کلمه ابراز تشکر از مستشرقی که چیزی در فن تصحیح به او یاد داده باشد به نظر بنده نرسیده است. البته در اینکه علامه قزوینی دانش عده‌ای از فضلی غربی را ستوده است حرفی نیست، اما این بدان معنی نیست

که او ازیشان اخذ شیوه کرده باشد، و افزودم: «کسانی که ادعای بی‌اساس اتکای قزوینی را بر فرنگیها عنوان کرده‌اند، دلیلی به جز اینکه قزوینی سالیانی در مغرب‌زمین زندگی کرد ندارند ... اما زندگی در مغرب و ملاحظه برخی از تحقیقات خوب فرنگیها دیگر است و از فرنگیها علم آموختن دیگر. تصحیح متن، آن هم متونی که به زبان مادری ما هستند، چیزی نیست که یک فرنگی که نمی‌تواند ده خط فارسی و عربی بدون غلط بنویسد و بخواند، توانایی انجامش را داشته باشد، یا بتواند دقایقش را به علامه قزوینی و بهار و امثالهما درس دهد» (همان: ۲۵۴-۲۵۵).

اخیراً که به نوشتن مدخل قزوینی برای *دانشنامه زبان و ادب فارسی* مشغول شدم، فرصتی پیش آمد تا نامه‌ها، یادداشتها، تصحیحات، و مقدمه‌های عالمانه قزوینی را بر آنها — همراه با مطالبی که برخی دوستان شرق‌شناسش در باب آن مرحوم نوشته‌اند — یک‌بار دیگر مرور کنم. در این بازبینی توجه داشتم که اگر مدرکی در باب صحت این قول که قزوینی فن تصحیح را از فرنگیها آموخته پیدا شد، از سر حرفم برگردم.

بنده هیچ‌گاه رأی خود را در باب فن تصحیح قزوینی، به صورتی روشمند عنوان نکرده است و فقط جسته و گریخته در مقالات نوشته و در گفت‌وگو با محققین جوانی که در این باب ازو سؤالی کرده‌اند، پاسخ داده است که قزوینی در بازسازی متن، شیوه علمای بزرگ مسلمان را اعمال می‌کرده است. به عبارت دیگر، فن تصحیح قزوینی همان است که فضلالی مسلمان در این هزار و چند صد سالی که از عمر این فن در تمدن اسلامی می‌گذرد به کار برده‌اند؛ با این تفاوت که به جای حاشیه‌نویسی و شرح‌نویسی، قزوینی حاصل کار خودش را به صورتی که در مغرب‌زمین شایع بوده، یعنی به این صورت که متن بالای صفحه قرار گیرد و نسخه‌بدلها با نظم و ترتیب در زیرنویس یا همراه تعلیقات در پایان مجلد بیایند، به خوانندگان عرضه می‌کند.

پس از بررسی مجدد منابع مربوط به شیوه تصحیح علامه قزوینی، اعتقاد به اینکه دین او به سنت تصحیح متن اسلامی است، نه به فرنگ و فرنگیان، راسخ‌تر شد. در این مختصر دلایل خود را به صورتی روشمند به پیشگاه اهل علم عرضه می‌کنم. اما قبل از ورود در بحث، از بیان مقدماتی در باب جوانی و تعلم مرحوم

علامه قزوینی پیش از هجرتش به فرنگستان چاره نیست؛ زیرا بخشی از استدلالات ما به جزئیات تحصیلات قزوینی در ایران مربوط است. البته شرح حال آن مرحوم بر فضلا معلوم است، اما یکی دو نکته در این مورد نیاز به تأکید و بازنگری دارد.

قزوینی مقدمات صرف و نحو را تا سن دوازده سالگی نزد پدرش، مرحوم محمدبن عبدالوهاببن عبدالعلی قزوینی، و پس از وفات پدر، در مدرسه معیرالممالک، نزد حاج سید مصطفی قنات آبادی (ف ۱۳۴۰ق) و حاج سید مصطفی قاینی فرامی گیرد (معین ۱۳۲۹: ۳۸). پنج- شش سال هم بلاانقطاع در خدمت حاجی شیخ محمد صادق تهرانی (ف ۱۳۱۴؛ نک: قزوینی، یادداشتها، ص ۲۲۷۰-۲۲۷۱) فقه و اصول می خواند، و خارج آن را از محضر مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری (مقتول در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ برابر با ۹ مرداد ۱۲۸۸) استفاده می کند. در کلام و حکمت نزد حاجی شیخ علی نوری در مدرسه خان مروی به تلمذ می پردازد، و تمام شوارق و قسمتی از شرح اشارات ابن سینا را پیش از سال ۱۳۱۹ق در خدمت او فرا می گیرد (همان، ص ۲۲۴۸-۲۲۴۹). اصول فقه را پیش ملا محمدعلی آملی در مدرسه خازن الملک، و اصول فقه خارج را در محضر حاجی میرزا حسن آشتیانی (ف ۱۳۱۶ق) کسب می کند. علاوه بر این اساتید، قزوینی از علمایی چون حاجی شیخ هادی نجم آبادی (ف ۱۳۲۰ق)، شیخ محمد مهدی قزوینی عبدالرب آبادی، ملقب به شمس العلماء (ف ۱۳۲۰ق) که از مؤلفین نامه دانشوران و از دوستان پدرش بود، و از سید احمد ادیب پیشاوری (ف ۱۳۴۹ق) و نیز از شیخ عبدالرسول، والد علی عبدالرسولی ادیب و نسخه شناس بنام ایرانی، هم بهره بسیار می برد و در نوشته های خود به کرات از دینی که مرحوم محمدحسین فروغی در ده دوازده سال از دوران شباب او بر گردنش داشته است یاد می کند (قزوینی، بیست مقاله، ج ۱، ص ۱۱).

همچنین، مطابق با سنت مرضیه تعلیم و تعلم اسلامی، قزوینی در عهد طلبگی به درخواست برخی از فضلا، برای فرزندان ایشان درس می گفته است و از این میان پسران مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری، یعنی ضیاء الدین کیانوری، و آقا میرزا هادی، و فرزندان مرحوم ذکاء الملک اول، یعنی محمدعلی و ابوالحسن فروغی، که نزد او عربی می خوانده اند، معروف ترند (همو، یادداشتها، ص ۲۲۳۵؛ همو، بیست مقاله، ج ۱، ص ۱۱-۱۲). مرحوم تقی زاده که از دوستان بسیار نزدیک علامه بوده است، در

خطابه‌ای که در مجلس یادبود او ایراد کرد، می‌گوید:

آن مرحوم، چنان‌که خود در شرح حال خود نوشته، پس از تحصیلات عمیق در علوم اسلامی و ادبی و مخصوصاً عربی، یکی دو سال قبل از ظهور مشروطیت در ایران، به انگلستان رفت. قبل از این سفر وی به قدری در عربیت و علوم ادبی و تاریخی و مخصوصاً در نحو مایهٔ عظیم اندوخته بود که از بهترین مدرسین نحو در تهران بود (تقی‌زاده ۱۳۲۹: ۸۰).

بنابر آنچه گفتیم، قزوینی پیش از هجرت به فرنگ دانشمندی ورزیده بود که علوم و معارف اسلامی را از محضر فضلی عظیم‌الشان زمان خودش کسب کرده بود، نه یک طلبهٔ مبتدی یا گمنام، که به آسانی تحت تأثیر کسی قرار تواند گرفت.

نکتهٔ دیگری که در مورد آشنایی آن مرحوم با روشهای تحقیقی غربی باید مورد توجه قرار گیرد، قضیهٔ آشنایی او با زبان فرانسوی است. قزوینی در جوانی هنگامی که با خاندان مرحوم محمدحسین خان فروغی معاشرت داشت، به قصد فراگرفتن زبان فرانسوی در مدرسهٔ آلیانس تهران اسم‌نویسی می‌کند و این زبان را به خوبی فرامی‌گیرد، چنان‌که به قول خودش، آخوندی فرانسوی‌دان می‌شود (فروغی ۱۳۸۸: ص ۲۶۶). می‌توان گفت که احاطهٔ او بر این زبان، که به قول مرحوم قاسم غنی^۱، معادل با تسلط یک استاد دانشگاهی فرانسوی بر این زبان محسوب می‌شد (غنی ۱۳۶۰: ۸۵۷؛ همو ۱۳۷۹: ۱۷۰) ریشه در همین دوران آموزش در مدرسهٔ آلیانس دارد. می‌دانیم که در ششم ربیع‌الاول ۱۳۲۲ کتابی هم به عنوان جایزهٔ تسلطش بر این زبان از مسئولین مدرسهٔ آلیانس دریافت کرد (فروغی ۱۳۸۸: ۳۷۷؛ قس ۸۷، ۲۵۲، ۳۳۴). اما آن مرحوم در شرح‌حالی که نوشته است، از فرانسوی خواندن خود در مدرسهٔ آلیانس ذکری نمی‌کند و ظاهراً این مطلب را حتی به دوست صمیمی خودش تقی‌زاده هم نگفته بوده؛ زیرا تقی‌زاده می‌پنداشته که قزوینی زبان فرانسوی را در

۱. دکتر غنی خود فارغ‌التحصیل دانشگاههای فرانسوی زبان بیروت و پاریس بود و نظرش در مورد احاطهٔ قزوینی بر زبان فرانسوی نظر شخصی است که در این زبان تبهر دارد. اما اینکه برخی می‌پندارند که قزوینی زبان فرانسوی را از محمدعلی فروغی فراگرفت (مثلاً: نصیری ۱۳۸۳: ۵۰) درست نیست. البته در آغاز کار فروغی به او فرانسوی درس می‌داد و از او عربی یاد می‌گرفت، اما به‌زودی این برنامه به هم خورد و قزوینی برای فراگیری این زبان وارد مدرسهٔ آلیانس شد.

مدرسه سن لویی فراگرفته بوده است (تقی‌زاده ۱۳۲۹: ۷۳). اما در اینکه علامه این زبان را در مدرسه آلیانس فراگرفته بوده هیچ شکی نمی‌توان داشت؛ زیرا خود او در یادداشتی درباره تاریخ حج شیخ فضل‌الله نوری نوشته است که حج شیخ مقارن نام‌نویسی او در مدرسه آلیانس بوده، و اضافه می‌کند که تحصیل او در مدرسه آلیانس سه سال طول می‌کشد: دو سال برای تحصیل دیپلم، و یک سال برای تکرار و مراجعه (قزوینی، مقالات، ج ۴، ص ۸۸۱). به اقرب احتمالات خودداری قزوینی از ذکر تحصیل در مدرسه آلیانس که توسط اقلیت کلیمیان ایران اداره می‌شده، به علت احتیاطات دینی بوده؛ زیرا رفتنش به این مدرسه نیز مخفیانه صورت می‌گرفته است (غنی ۱۳۶۰: ۸۴۹). آنچه این ظن را تقویت می‌کند، این است که در سال ۱۳۲۱ق، یک بار که آن مرحوم قصد رفتن به تئاتری را داشته که در مدرسه آلیانس اجرا می‌شده، از دوستش، محمدعلی فروغی، درخواست می‌کند که کلاهی برایش تهیه کند تا او در زی‌علما به تئاتر نرفته باشد (فروغی ۱۳۸۸: ۹۹، ۱۰۶). بنابر آنچه از دانش او به زبان فرانسه و آشنایی‌اش با برخی تحقیقات غربی که در کتب و مجلات فرانسوی‌زبان به ایران می‌رسیده، می‌دانیم، شکی نیست که قزوینی پیش از رفتن به فرنگ هم با زبان فرانسوی کاملاً آشنا بوده است و هم از همان سالهای ۱۳۲۰ق به کتابفروشیها دستور تهیه کتابهای فرنگی را می‌داده و گهگاه محتویات آنها را از فرانسوی به فارسی ترجمه می‌کرده است (همان: ۴۲، ۴۸-۴۹، ۷۸). آشنایی قزوینی با فرهنگ تعلیماتی مغرب‌زمین پیش از هجرت از وطن از این معلوم می‌شود که در چهاردهم صفر ۱۳۲۲ قزوینی به فروغی پیشنهاد می‌کند که با کمک هم، یک رشته کتابهای «لکتور» (Lector)، مانند مدارج القرائة و کتابهای درسی انگلیسی، تهیه کنند (همان: ۳۲۳) و تا زمان ترک ایران، گهگاه دنباله این کار را می‌گرفته و آن را با فروغی مطرح می‌کرده است (همان: ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۷۰). تمایل به تهیه چنین کتابهایی برای فارسی‌زبانان تأثیر فرهنگ تعلیمی فرنگی را بر ذهن علامه نشان می‌دهد و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که این تأثیر در ایران، و پیش از هجرت او از سرزمین مادری، صورت گرفته بوده است.

با توجه به این جزئیات، دیگر نمی‌توان ادعا کرد که آشنایی قزوینی با سبک تحقیق فرنگی پس از رفتن او به فرنگستان صورت گرفت؛ زیرا آن مرحوم از طریق

مطالعه کتابهای علمی فرنگیان با روش آنها از همان دوران پیش از ترک وطن آشنا شده بوده است، اما در اینکه این آشنایی در زمان اقامت در اروپا عمیق‌تر می‌شود حرفی نیست.

قزوینی روز پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ (مقارن با ۱۹ ژوئن ۱۹۰۴)^۱ از طهران حرکت می‌کند و از طریق روسیه و آلمان و هلند به لندن می‌رود (قزوینی، بیست مقاله، ج ۱، ص ۱۳). در این زمان او تقریباً ۲۷ سال داشته و چنان‌که گفتیم، علوم اسلامی متعارف در زمان خودش را در محضر اساتید نامداری که ذکر کردیم، فراگرفته بوده است. بنابراین هنگامی که از تأثیرپذیری قزوینی از علمای اروپایی و پیروی او از شیوه تحقیق ایشان سخن گفته می‌شود، باید این واقعیت را ملحوظ داشت که هنگام ورود به اروپا، آن مرحوم یک جوان بی‌سواد و ناآشنا با تحقیقات غربی نبوده که به آسانی تحت تأثیر مستشرقین فرنگی قرار تواند گرفت.

زندگی علامه قزوینی در اروپا چهار دوره داشت: دوره اول، که از اوایل ۱۳۲۲ تا ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ به طول انجامید، در لندن گذشت، که در آنجا با برخی از مستشرقین بنام اروپایی آشنا شد. معروفین ایشان عبارت‌اند از آنتونی آشلی بوان^۲ متخصص ادبیات عربی و مصحح نقائص جریر و فرزدق که قزوینی کار او را یکی از شاهکارهای تحقیقی می‌خواند (همو، بیست مقاله، ج ۱، ص ۱۴)، دیگر الکساندر جرج ایس^۳، کتابشناس نامداری که قزوینی احاطه او را به معرفت الکتب ستوده است (همان، ج ۱، ص ۱۴) دیگر هنری فردریک آمِدروز^۴ عربی‌دان انگلیسی و طابع تاریخ الوزراء هلال صابی و ذیل تاریخ دمشق ابن القلانسی، و دیگر ادوارد براون^۵ معروف، که میان او و قزوینی دوستی عمیقی برقرار شد که تا مرگ براون ادامه یافت. در این

۱. در این مقاله کلیه تاریخهای قمری که با کمک یک برنامه کامپیوتری به شمسی و میلادی تبدیل شده‌اند، ممکن است یک روز پس و پیشی داشته باشند، زیرا به قول قزوینی «همه کس می‌داند که در تطبیق ایام ماههای قمری با ایام ماههای شمسی مسیحی (یا غیرمسیحی) از روی حساب همیشه یک روز ممکن است اختلاف با روز تقویمی پیدا کند» (قزوینی، یادداشتها، ص ۱۵۰۶).

2. Anthony Ashley Bevan (1859-1933).
3. Alexander George Ellis (1851-1942).
4. Henry Frederick Amedroz (1854-1917).
5. Edward Granville Browne (1862-1926).

دوره که در شهر لندن گذشت، امنای اوقاف گیب به تشویق براون که از احاطة قزوینی بر منابع اسلامی و دقت نظر او به شگفت آمده بود، تصحیح تاریخ جهانگشای جوینی را به علامه پیشنهاد می‌کنند. قزوینی پیشنهاد ایشان را می‌پذیرد، و در ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ (آوریل ۱۹۰۶) از لندن به پاریس می‌رود تا از نسخه‌های متعدد آن کتاب که در کتابخانه فرانسه موجود بوده بهره‌مند گردد.

دوره دوم اقامت قزوینی در اروپا با ورودش به شهر پاریس آغاز می‌شود. در حین اقامت در پاریس، قزوینی با تعدادی از مستشرقین ساکن فرانسه، مانند هارتویگ درنبرگ^۱، آنتوان میه^۲، کلمان هوار^۳، پل کازانوا^۴، گابریل فران^۵، لوئی ماسینیون^۶، آنری ماسه^۷، ادگار بلوشه^۸، و پل پلیو^۹ آشنا می‌شود. اما نه تنها هیچ ذکری از اینکه علم تصحیح یا دقیقه‌ای از آن را در اثر معاشرت با ایشان کسب کرده باشد، در نوشته‌هایش نیست؛ بلکه چنان‌که خواهیم دید، برخی از معروف‌ترین اینان هدف انتقادات شدید او قرار می‌گیرند. اقامت قزوینی در پاریس تا روز شنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵ (یعنی ۱۴ ذوالحجۀ ۱۳۳۳) به طول می‌انجامد. در این تاریخ چون به علت بروز جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) دسترسی او به نسخ مورد احتیاجش منقطع می‌گردد (معین ۱۳۲۹: ۴۰)، پاریس را به قصد برلین ترک می‌کند و روز چهارشنبه ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵ (مقارن با ۱۸ ذوالحجۀ ۱۳۳۳) وارد برلین می‌شود (قزوینی، یادداشتها، ص ۲۵۶۸).

ورود قزوینی به برلین در سال ۱۹۱۵م (۱۳۳۳ق) آغاز سومین دوره اقامت طولانی او در اروپاست که در عین حال از پربارترین و دشوارترین سنوات زندگانی اروپایی وی به شمار می‌رود. در این مدت، به علت دشواریهای منتج از جنگ

1. Hartwig Derenbourg (1844-1908).
2. Antoine Meillet (1866-1936).
3. Clément Huart (1854-1926).
4. Paul Casanova (1861-1926).
5. Gabriel Ferrand (1864-1935).
6. Louis Massignon (1883-1962).
7. Henri Massé (1886-1969).
8. Edgard Blochet (1870-1937).
9. Paul Pelliot (1878-1945).

عالمگیر اول، قزوینی و دیگر ایرانیان ساکن برلین دشواریهای بسیاری را تحمل می‌کنند و اگر مساعدتهای تقی‌زاده که از دولت آلمان برای ایرانیان مقیم آن مملکت کمکهایی دریافت می‌کرده نمی‌بود، این دشواریها چندین برابر می‌شد (همو، بیست مقاله، ج ۱، ص ۱۷-۱۸؛ نک: تقی‌زاده، زندگانی طوفانی، ص ۱۸۱-۱۸۶).

هنگام اقامت در برلین، قزوینی با چندین تن از ایرانیان فاضل مقیم اروپا، مخصوصاً با مرحوم تقی‌زاده (۱۲۵۶-۱۳۴۸ش) معاشر بوده است و در انجمن ادبی و علمی‌ای که چهارشنبه‌ها در اداره مجله کاهوه برقرار می‌شده، شرکت می‌کرده. برخی از ایرانیانی که در برلین با او نزدیک بوده‌اند عبارت‌اند از، ابراهیم پورداود (۱۲۶۴-۱۳۴۶ش)، محمدعلی تربیت (۱۲۵۶-۱۳۱۸ش)، سید محمدعلی جمال‌زاده (۱۲۷۴-۱۳۷۶ش)، میرزا محمود خان غنی‌زاده (۱۲۹۶-۱۳۵۳ق)، میرزا فضلعلی آقا مجتهد تبریزی (ف: اواخر جمادی الاخره ۱۳۳۹)، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر (۱۲۶۲-۱۳۴۰ش)، و سید محمدرضا مساوات (۱۲۴۴-۱۳۰۴ش). آرای این اشخاص در باب خصوصیات علمی و اخلاقی قزوینی، به علت دوستیشان با او برای کار ما مهم است و در دنباله این مقاله به برخی از این آرا استناد خواهیم کرد (همو، بیست مقاله، ص ۱۸-۲۱). در این ایام مرحوم قزوینی با چند تن از مشاهیر مستشرقین آلمان بنای آشنایی می‌افکنند. اهم اینها عبارت‌اند از سیاستیان بک^۱، ادوارد زاخا^۲، اسکار مان^۳، برنهارد موریتز^۴، اویگن میتوخ^۵، و مارتین هارتمن^۶ (بیست مقاله، ج ۱، ص ۲۳). قزوینی تا پایان جنگ عالمگیر اول در برلن می‌ماند و در ۱۲ جمادی‌الآخره ۱۳۳۸ق (۴ ژانویه ۱۹۲۰)، ساعت هفت و نیم صبح، از ایستگاه آنهالتر بانهوف^۷ برلن که نامش در یادداشتها به غلط چاپ شده است، به سوی پاریس حرکت کرده، پس از یک مسافرت چهار روزه در ۱۶ جمادی‌الآخره آن

-
1. Sebastian Beck (1878-1951).
 2. Edward Sachau (1845-1930).
 3. Oskar Mann (1867-1917).
 4. Bernhard Moritz (1859-1939).
 5. Eugen Mittwoch (1876-1942).
 6. Martin Hartmann (1851-1918).
 7. Anhalter Bahnhof.

سال (۸ ژانویه ۱۹۲۰) وارد پاریس می‌شود (همان، ج ۱، ص ۲۶؛ همو، یادداشتها، ص ۲۶۱۰-۲۶۱۳).

ورود قزوینی به پاریس برای بار دوم آغاز دوران چهارم زندگی او در اروپاست که تا زمان بازگشتش به ایران به طول می‌انجامد. اما ببینیم قزوینی در باب مستشرقینی که با ایشان مراوده داشته است، چه می‌گوید. دقت در این گفته‌ها از این روی لازم است که چون علامه اخلاقاً بسیار امین و حق‌شناس بود، البته اگر در فن تصحیح متن چیزی از دوستان و آشنایان فرنگی خود یاد گرفته باشد، اثری از آن در سخنش پیدا خواهد شد.

قزوینی سه صفحه در باب مستشرقین بزرگ آلمانی که در حین اقامت در برلین با آنها آشنا شده بوده می‌نویسد و علم دو سه نفر آنان را می‌ستاید و نیز از اینکه در طول اقامت خود در آلمان موفق به دیدار بزرگ‌ترین مستشرقین آن بلاد، یعنی تئودور نولدکه^۱ نشده بوده، اظهار تأسف می‌کند، اما در عین حال، مطالب زیر را بر سبیل هشدار به هموطنانش اضافه می‌کند (تأکیدات همه جا از نگارنده است):

به مناسبت صحبت از مستشرقین این نکته را نیز که از تجربیات خود به دست آورده‌ام در ختام این مقاله بی‌مناسبت نمی‌دانم اشاره به آن بنمایم، و آن این است که بر هموطنان عزیز من پوشیده نباشد که در اروپا در حوزه مستشرقین مدعی و عالم‌نما و «شارلاتان» عده‌شان به مراتب بیشتر از مستشرقین حقیقی و علمای واقعی است و اگرچه این مسأله از خصایص نوع بشر است، در جمیع نقاط دنیا و در هر فنی و علمی و تخصیص به مستشرقین اروپا ندارد، ولی به خصوصه در ماده مستشرقین اروپا دامنه این وسعتِ غریبی دارد و علت این فقره شاید این باشد که به مضمون مثل معروف فرانسوی «در مملکت کوران آدم یک چشم پادشاه است» به واسطه بی‌اطلاعی عموم مردم در اروپا از اوضاع مشرق و از السنه و علوم مشرق، بالطبع وظیفه مستشرقی یک میدان وسیع مستعدی می‌شود برای متقلبین و «شارلاتان»‌ها که به محض اینکه یکی دو از السنه شرقیه را تا درجه‌ای آموختند و امتحانی از آن (که غالباً امتحان‌کنندگان از امتحان‌دهندگان بااطلاع‌تر نیستند) دادند و به توسل به یکی از وسائل، به سیمت معلم السنه شرقیه نایل آمدند، دیگر تدریس

1. Theodor Nöldeke (1836-1930).

آن زبان و غالباً چندین زبان دیگر در آن واحد، مثلاً فارسی و عربی و ترکی با جمیع علوم و فنونی که به آن زبانها مدون شده‌اند و جمیع لهجات متکثره متنوعه آنها، همه محول به ایشان می‌شود و ایشان بدون خجالت و ترس از افتضاح (چون تمیزی در بین نیست) در عموم این السنه و علوم و فنون ادعای اطلاع می‌کنند و درس می‌دهند و تألیفات می‌نمایند و صاحب آراء مخصوصه تازه می‌شوند و گاه نیز بعضی از کتابهای بیچاره فارسی یا عربی و ترکی را گرفته، آنها را مسخ کرده، مملو از اغلاط فاحشه به طبع می‌رسانند. ... مقصود این است که هموطنان عزیز من بالفاظ باطمطراق «معلم السنه شرقیه» و عضو انجمن علمی فلان یا آکادمی بهمان، غره نشوند و هر ترهاتی را که از طرف اروپا به امضای هر مجهولی می‌آید چشم بسته بدون آنکه آن را به محک اعتبار بزنند، وحی منزل ندانند و در هر چیزی عقل خداداد را که معیار تمیز حق از باطل فقط اوست، توأم با علم اکتسابی میزان قرار داده، همه چیز را با آن ترازو بسنجند تا راه را از چاه و خضر را از غول گمراه بازشناسند (همو، بیست مقاله، ج ۱، ص ۲۴-۲۵).

با توجه بدانچه از قزوینی نقل شد، شیفتگان «روش اروپایی تحقیق» باید متوجه باشند که علامه اساساً نظر خوشی نسبت به مستشرقین، مخصوصاً تصحیحات آنها، نداشت و بیشتر آنان را، چنانکه خواهیم دید، قابل اعتنا نمی‌دید تا چه رسد به قابل تقلید، یا قابل این‌که چیزی در فن تصحیح از ایشان فرا بگیرد.^۱ آنچه قزوینی در شیوه کار محققین اروپایی، و نه الزاماً مستشرقین آنها، قابل توجه یافت، دقت و نظم ترتیبی بود که بهترین ایشان در بررسی مطالب رعایت می‌کردند. دکتر علی‌اکبر سیاسی بدین مطلب توجه داده و در خطابه‌ای که در مجلس یادبود قزوینی ایراد کرد در باب نظم و ترتیب یادداشت‌برداری قزوینی می‌نویسد:

این صفات و خصوصیات، خاصه دو صفت اخیر — روح علمی و به کار بستن طریقه علمی — محمد قزوینی را از بسیاری علما و محققین مشرق‌زمین که در

۱. اخیراً در وبگاه مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی از انتشار کتابی با عنوان *ایرانشناسان و خاورشناسان به روایت علامه محمد قزوینی* مطلع شدم که به قلم دکتر علی رفیعی جیردهی توسط انتشارات بلور در ایران منتشر شده است. بنده این کتاب را ندیده‌ام، و لابد نویسنده محترم موارد مهم دیگری از نظریات علامه را از بطن نامه‌ها و یادداشتهای او در کتاب خود ذکر کرده است. خوانندگان علاقه‌مند باید بدان منبع مراجعه فرمایند.

کارشان غالباً مسامحه و اهمال دیده می‌شود ممتاز می‌سازد و بی‌شک آن مرحوم این صفات را در اروپا در ضمن سالیان دراز با تماس مستقیم و معاشرت و دوستی با مستشرقین و علما و محققین درجه اول تحصیل کرده بوده است (سیاسی ۱۳۲۹: ۷۰).

مرحوم عباس اقبال در مطلبی که اندکی پس از درگذشت استادش، در مجله یادگار نوشت، می‌گوید: «آشنا شدن مرحوم قزوینی به اصول و روش کار اروپاییان نتیجه حشر و نشر با مرحوم میرزا محمدحسین فروغی و ملازمین مجلس او بوده است» (اقبال ۱۳۲۹: ۲۸). بسیار فرق است میان آشنا شدن قزوینی با طرز کار فرنگیان، با این ادعای دیگر که او فن تصحیح متن را از ایشان فراگرفت. منظور از طرز کار در این مورد داشتن انضباط و بی‌طرفی تحقیقی است نه آموختن قواعد تصحیح. این نکته اخیر، از آنچه تقی‌زاده در مجلس یادبود علامه مطرح می‌کند به خوبی نمایان است. پس از ذکر فرانسوی آموختن قزوینی و تربیت او تحت نظارت دانشمندانی چون مرحوم شمس‌العلما که تأثیری عمده در تحصیلات او داشته است، تقی‌زاده می‌افزاید که قزوینی «از صفت حقارت فطری و به قول فرنگیها Complex d'infériorité در مقابل فرنگیها — که هزار افسوس مرض وبایی بین غالب ایرانیان شده — بالمره عاری بود و ابداً به ذلت در مقابل آنها تن در نمی‌داد و به سرافرازی و سربلندی کامل زندگی می‌کرد و شاید به همین جهت مورد احترام همه خارجیان بود» (تقی‌زاده ۱۳۲۹: ۷۵-۷۶). سپس می‌افزاید:

مرحوم قزوینی و طریقه تدقیق و تحقیق انتقادی او در مشرق امر ابتداعی نبود، بلکه در واقع طریقه متقدمین از علمای محقق و بادبان‌ت بود مانند طبری و بیرونی و زمخشری و جاحظ و غیرهم که در قرون اخیره متروک شده و آن مرحوم آن را با تکمیل بر وفق مقتضای عصر و اخذ طریقه انتقادی علمای محقق مغرب احیا نمود. ارباب فضل البته از این طریقه قدما اطلاع دارند (همان: ص ۸۰).

جان کلام در همین است که فن تصحیح و نحوه تحقیق صحیح در ایران سابقه درازی داشت که قزوینی مجدد و محیی آن شد.

حتی در سالهایی که قزوینی در اروپا به سر می‌برد، روح تحقیق انتقادی در ایران نمرده بوده، و فضایی مستعد ایرانی علی‌رغم محدودیتهای گوناگون و نداشتن

دسترسی به منابع غنی تحقیقاتی، از این خصلت خالی نبوده‌اند. این قضیه از نصّ نامه‌ای که علامه قزوینی در تاریخ ۲۴ ذی الحجه ۱۳۴۱، مقارن با ۷ اوت ۱۹۲۳ و ۱۵ مرداد ۱۳۰۲، یعنی دو سال پیش از اینکه عباس اقبال به اروپا برود، خطاب به او نوشته معلوم است. بیشتر مندرجات این نامه درباره انتقادات تند احمد کسروی از ترجمه انگلیسی تاریخ طبرستان، به قلم مرحوم براون است. علامه قزوینی که به براون علاقه مخصوصی داشته، ضمن ابراز تشکر از اقبال برای ارسال جزوه کسروی^۱، چنین می‌نویسد:

استعجاب من از مشاهده این همه فضل و کمال و تتبع و تبحر و طریقه انتقادی متأخرین از علمای اروپا که در شخص سرکار حس می‌کنم نهایت ندارد و همچنین از مطالعه مرقومات رفیق فاضلتان آقای کسروی^۲ تعجب بر تعجب من افزود. ... در این قرون اواخر که مستشرقین اروپا خدمات بسیار شایان به علوم و آداب مشرق زمین به ظهور رسانیده‌اند و به واسطه عدم تقید و تعبدشان به بعضی از قیود و حدود مذهبی و غیره در طریقه انتقادی و مقایسه مظان مختلفه با یکدیگر و احداث نور حقیقت به واسطه اصطکاک دادن آرای متناقضه با هم ... ید بیضا نموده‌اند، در ایران ... کسی را بنده ندیده بودم و نشنیده بودم که با این طریقه انتقادی *méthode critique* آشنایی داشته باشد. ولی الحمدلله که در این سنوات اخیره جسته جسته نمونه‌های بسیار مکمل از آن مشاهده می‌شود از قبیل آقای جمال‌زاده (در روابط روس و ایران) و سرکار عالی و رفیق فاضلتان (قزوینی ۱۳۳۵: ۴-۵).

سپس وارد بحث در رساله انتقادی کسروی از براون شده و می‌نویسد:

در خصوص رساله خطی که رفیق فاضلتان آقای کسروی در انتقاد ترجمه پرفسور براون از تاریخ ابن اسفندیار نموده‌اند و از من ... خواهش نموده‌اید که آن رساله را برای پرفسور مزبور بفرستم عرض می‌کنم که به واسطه شدت انتقاد فاضل معزی الیه از پرفسور براون، یعنی به واسطه کثرت اغلاط و اوهام واضح آن ترجمه که پرفسور براون در اوایل جوانی خود لابد گویا نموده است و نیز به واسطه شدت لهجه عبارات فاضل منتقد ... بنده رویم نمی‌شود که آن را برای پرفسور مذکور

۱. اعتراضات کسروی به براون بعداً در مجله نوبهار هم منتشر شد (کسروی ۱۳۵۲: ۲۳-۲۸).

۲. مرحوم یغمایی در حاشیه این نامه نوشته‌اند که قزوینی در سراسر نامه کسروی را به اشتباه «کسرائی» نوشته است.

بفرستم اگرچه اغلب بلکه جمیع انتقادات آقای کسروی برحق و بجاست ... با وجود کمال نجابت اخلاق او [یعنی براون] در خود قوه و جسارت این را نمی‌بینم که اغلاط فاحشهٔ مضحکهٔ او را با آن تعبیرات مذکوره در مقابل چشم او بگذارم... در هر صورت حقیقت امر گویا آن باشد که پرفسور براون^۱ مثل غالب مستشرقین اروپا بسیاری از اغلاط فاحش واضح را ممکن است مرتکب شوند که خود اهل زبان، به خصوص که عالم و فاضل هم باشد، به هیچ وجه من‌الوجه ممکن نیست نظیر آن اغلاط را مرتکب شود ... پس صاف و ساده باید فرض کرد ... که پرفسور براون یکی به واسطهٔ خارجی و اجنبی بودن و دیگری به واسطهٔ اینکه این ترجمه را گویا بیست سی سال پیش که اطلاعات و تبعاتش خیلی کمتر بوده است کرده ... خودش وحده لاشریک له، این اغلاط مضحکه را مرتکب گردیده است به خصوص که پرفسور براون اگر برای دفع عین الکمال عیبی در او بخواهیم بجوئیم، یکی لابد این است که بسیار سریع العمل است و آن دقت و کندروی بطو عمل که برای تصحیح و تنقیح این نوع کتب تاریخیهٔ ادبیهٔ فارسی لازم است در شخص او فقدان دارد و مکرر سر این فقره با هم مباحثه کرده‌ایم. عقیدهٔ او این است که نسخ نادره یا وحیده را باید متنناً یا ترجمهٔ به سرعت هرچه تمام‌تر چاپ کرد و در جلوی انظار فضلا نسخ متعددهٔ از آن گذارد تا خود ایشان بعدها هرکس نسخهٔ خود را به دقت و به طبق میل خود تصحیح کند. مثل اینکه یک نسخهٔ مغلوطی را عیناً عکس برداشته تکثیر نسخ آن را بنمایند و به عبارت اخری می‌گویند وجود ناقص به از عدم کامل است. بنده عقیده‌ام این است که در خصوص کتب ادبی عدم کامل به از وجود ناقص است چه مادامی که نسخهٔ نادره یا وحیده در گوشهٔ یکی از کتابخانه‌ها هست همیشه امید این هست که یکی از فضلاء ماهر اقدام به طبع و تصحیح آن ... بنماید ولی اگر یک مرتبه طبع ناقص شد ... دیگر کسی اقدام به طبع انتقادی آن نخواهد کرد و آن طبع ناقص باعث اغراء به جهل و تضلیل قراء است و هردو عقیده خالی از محاسن و خالی از معایب نیست و این استدلال‌ات نکات بعدالوقوع است و الا ما

۱. در این موضع و یک موضع دیگر پیش از این براون را «برون» نوشته. گویا قلمش میان دو رسم الخط شایع نام آن دانشمند انگلیسی نوسان داشته است. شاید هم اشتباه از حروفچین مجلهٔ یغما باشد، بدون مراجعه به اصل دستخط ایشان در این باب نمی‌توان قضاوت کرد.

مجبور و مجبولیم به اقدامات خود، هرکسی بر طینت خود می‌تند؛ رگ رگست این آب شیرین و آب شور (قزوینی ۱۳۳۵: ص ۶-۹).

اولاً باید توجه داشت که قزوینی این مطالب را در باب ادوارد براون نوشته که به او بسیار علاقه‌مند بوده و حتماً نسبت به بسیاری از سهل‌انگاریهای آن دانشمند فقید، به خاطر علاقه‌ی زیادی که به او داشته، غمض عین می‌فرموده است. ثانیاً هفت سال بعد از نوشتن این نامه هنوز بر همین عقیده بوده است؛ زیرا در نامه‌ای مورخ ۲۹ آبان ۱۳۰۹ (مقارن با ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۴۹ و ۲۰ نوامبر ۱۹۳۰) که خطاب به یحیی خان قراگوزلو نوشته است، دوباره تأکید می‌کند که «مستشرقین در خصوص امور راجع به علوم و فنون شرق فوق‌العاده سریع‌الحکم‌اند» (نصیری ۱۳۸۳: ۵۴).

مطلب دیگری که در رابطه با فعالیت‌های مرحوم قزوینی و تحقیقات اروپایی او مورد توجه کافی قرار نگرفته، قضیه‌ی دستیاب بودن کتب و مقالات علمی مورد نیاز محققین در اروپای آن زمان است. یعنی بر عکس ایران آن زمان که به سبب نامرتب بودن مخازن کتب و کوچک بودن کتابخانه‌ها، مواد مورد نیاز برای تحقیق به آسانی فراچنگ نمی‌آمده است، در اروپا با وجود کتابخانه‌های غنی و مرتب و منظم، دسترسی به منابع تحقیقی بسیار آسان بوده است. مرحوم پورداد که قزوینی را نخستین بار در سال ۱۹۱۱ در پاریس دیده بوده، خود این دشواری یافتن متون و منابع تحقیقاتی را در ایران آن دوران تجربه کرده بوده است و در باب قزوینی می‌نویسد: کم روی می‌دهد که در کسی همه‌ی پیش‌آمدهای زندگی سازگار افتد و به سود گراید. محمد قزوینی از پدری درس‌خوانده و کتاب‌دیده بود. در همین تهران مایه‌ای برگرفت و اتفاق خوش دیگر او را به لندن و پاریس و برلین کشانید. پس از گذراندن سی و شش سال در اروپا، در مهرماه ۱۳۱۸ به تهران برگشت. وی از برای مطالعه‌ی خود در تنگنا نبود، با دانستن زبانهای بزرگ مغربی هزارها کتاب سودمند در اختیار داشت. نه مثل کسی که به ناچار بایستی به چند کتاب فارسی یا عربی و یا ترکی و اردو بسازد. چنان‌که می‌دانیم در این‌گونه زبانهای شرقی مطالعه‌ی ما محدود است و بسا هم موضوعی را در نوشته‌های هیچ‌یک از این زبانها نمی‌یابیم (پورداد ۱۳۴۳: ۳۲۵).

این نکته تلویحاً در شرح حالی که مرحوم معین از علامه نوشته است و متن آن به نظر ایشان رسیده و مورد تأیید ایشان بوده است نیز مشهود است. به گزارش معین، بعد از آمدن قزوینی به لندن و «پس از مشاهده عظمت کتابخانه آن شهر و تأمل در آن همه نفایس کتب کمیاب از عربی و فارسی و غیره، شوق مطالعه آنها چنان برایشان غلبه کرد که بی اختیار خیال اهل و خانواده و وطن را موقتاً از یاد بردند. در حدود دو سال در شهر لندن به سر بردند» (معین ۱۳۲۹: ۳۹). شیفتگی قزوینی نسبت به سهل الوصول بودن منابع در کتابخانه‌های مرتب اروپایی بسیار بیشتر از اعجاب او نسبت به شیوه تحقیق فرنگیها بوده است.

حقیقت امر این است که هرچه قزوینی بیشتر در اروپا می‌ماند و بیشتر با کارهای مستشرقین آشنا می‌گردد، نظرش نسبت به کار بیشتر آنها منفی‌تر می‌شود و سوء ظن خود را نسبت به تحقیقات اینان در نامه‌هایی که به دوستان نزدیکش نوشته است، بیشتر اظهار می‌کند. مثلاً در نامه‌ای (مورخ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۰، مقارن با ۱۱ مارس ۱۹۱۲) خطاب به تقی‌زاده می‌نویسد:

هرچند اروپاییان در تعمق و تدقیق و تحقیق در کلیه امور به خصوص امور تاریخیه که محل شاهد ماست حایز درجه علیا و دارای قصب‌السبق‌اند ولی در این موضوع مبالغه و اغراق نباید نمود و اقوال ایشان را تالی وحی منزل نباید شمرد و به قول یک نفر از ایشان از معاصرین، اقوال جمعی کنیر از قدمای اسلام را نباید باطل یا متزلزل دانست که هیچ وسیله به دست نیست جز رجوع به متون همان مصنفین قدما و معاصرین حالیه خواه شرقی باشند یا غربی، فرنگی یا مسلمان هیچ مأخذی دیگر به دست ندارند و در انتفاع از این مأخذ و استسقا از این سرچشمه ایرانی و عرب و ترک و فرنگی و غیرهم همه شریک و همه در عرض هم هستند و فرنگی در این موضوع به خصوص هیچ ارجحیتی و هیچ مزیتی و تقدیمی بر غیر فرنگی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد (افشار ۱۳۵۸: ۲۹۶).

سپس‌تر در همین نامه از لئون کاهون،^۱ رحاله و نویسنده فرانسوی که آثارش بر تکامل ناسیونالیزم ترکی تأثیر عمیقی نهاد، انتقاد می‌کند و می‌نویسد تاریخی که کاهون نوشته نزد علما و متخصصین هیچ سندیت ندارد (همان: ۲۹۸) و کتابش «اشبه

1. Léon Cahun (1841-1900).

است به رمان تا به تاریخ» (همان: ۳۰۰). در نامه دیگری که شاید میان سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ به تقی‌زاده نوشته است، از «طرز جدید و انتقادی» تألیف که در آن نویسنده «به ذکر آراء شخصی و اجتهادات و استنباطات فردی خود» می‌پردازد انتقاد می‌کند و می‌گوید که او روش طبری و ابن اثیر را که فقط نقل وقایع است بدون اظهار نظر، «صد درجه ... بر این طرز بارد متکلف متعسف اخیر» ترجیح می‌دهد (افشار ۱۳۶۰: ۸۶۴).

آنچه قزوینی از اروپا به ایران آورد، یا، به تعبیر بهتر، آن را در ایران مجدداً احیا کرد، این بود که محققان ایرانی را با روشی که اسلافشان داشته‌اند، آشتی داد، و به قول سعید نفیسی «مهم‌ترین کار ادبی او آموختن روش انتقادی و تحقیقی جدید در زبان و ادبیات فارسی به نسل معاصر» بود (نفیسی ۱۳۹۰: ۶۴۰). اما نباید فراموش کرد که آموختن روش انتقادی در تحقیقات ادبی البته با فن تصحیح بسیار فرق دارد و به استناد اینکه قزوینی نحوه تحقیق را در ایران متحول کرد، نمی‌توان ادعا داشت که او فن تصحیح را از فرنگها یاد گرفته و به ایرانیان آموخته بود؛ زیرا چنین ادعایی از مقوله آسمان و ریسمان به هم بافتن است. فی‌الواقع اگر به تاریخچه تصحیحات مهمی که از متون کلاسیک فارسی (و نه عربی یا ترکی) تحت حمایت امنای اوقاف گیب صورت گرفت نظری بیفکنیم، می‌بینیم که این تصحیحات تقریباً بلافاصله پس از ورود قزوینی به اروپا و آشنایی او با این اوقاف فزونی می‌گیرد، و با بازگشت قزوینی از فرنگ به ایران تقریباً متوقف می‌شود. به عبارت دیگر، اعتباری که تصحیح متون فارسی اوقاف گیب دارد، بیشتر مرهون وجود قزوینی و دقت نظر و علم اوست نه وجود شرقشناسان اروپایی یا روش تصحیح آنان.

اگر قزوینی با توجه به وجود منابع بسیار غنی کتابخانه‌های اروپا و با توجه به تحقیقات علمای اروپایی، آن هم نه صرفاً در حوزه شرقشناسی، از شیوه غربی تحقیق متأثر گردید، در عین حال نبوغ و وسعت اطلاعات و دقت ذهن او بر کل رشته خاورشناسی اروپایی نیز تأثیری عمیق بر جا نهاد. به تصریح مرحوم غنی، وقتی علامه قزوینی به اروپا رفت، «در لندن مرحوم ادوارد براون و چند نفر مستشرق فاضل دیگر بی‌به اهمیت مقام علمی او برده به استفاده از او پرداختند» (به نقل از: غنی ۱۳۶۰: ۸۵۰). جای دیگر می‌گوید هنگامی که در سال ۱۹۲۴م (مقارن با

۱۳۴۲ق و ۱۳۰۲ش) به پاریس رفته بوده، از آنجا سفری به برلن و هلاند و بلژیک و انگلستان می‌کند و بسیاری از مستشرقین را می‌بیند و در لندن و کمبریج با براون ملاقات می‌کند، متوجه می‌شود که «ابهت علمی قزوینی در بین اهل علم به درجه‌ای است که مزیدی بر آن متصور نیست» (همان: ۸۵۵). جای دیگر می‌نویسد:

در سال ۱۹۲۸ میلادی که در اروپا بودم، در آن سال کنگره بین‌المللی مستشرقین در لندن منعقد می‌شد و مرحوم قزوینی به نمایندگی ایران در آن کنفرانس شرکت جست و یک هفته به لندن رفت. چندی بعد یکی از مستشرقین عالی‌مقام را که نمایندگی یکی از دول دیگر را در آن کنگره داشت در پاریس ملاقات کردم. در طی صحبت از جریان کنگره از مرحوم قزوینی صحبت کرد و گفت انسان به جلالت قدر این مرد بزرگ در مجامع بین‌المللی غبطه می‌برد؛ زیرا استشهاد از قزوینی قاطع هر مباحثه‌ای است و «قال قزوینی» در مباحث مخصوص به قزوینی در حکم «قال ارسطو» است در مباحث فلسفی در قرون وسطی (غنی: ۱۳۳۰: ۳۷).

دکتر غنی می‌نویسد در سال ۱۹۲۶ که او در پاریس بوده، مجالس علمی عمومی روزهای دوشنبه در منزل علامه برقرار می‌شده و «در این مجالس فضیلتی مستشرقین که مسیو مینورسکی از اشخاص ثابت آن جلسه بود هر دوشنبه حاضر بود و بعضی ایرانیان یا اشخاصی که عبوراً به پاریس آمده بودند، می‌آمدند» (غنی: ۱۳۶۰: ۸۵۶).

پورداد که در همان اوقات در اروپا بوده و با قزوینی بسیار معاشرت و دوستی داشته است، در *پورانداخت‌نامه* می‌نویسد:

به یاد دارم مستشرق دانشمند مشهور آلمانی پرفسور مارکوارت در سال ۱۹۱۵ کاغذی به اداره روزنامه *کاوه* منطبعه برلن خطاب نمود بدون آنکه بداند آقا میرزا محمدخان آن وقت در برلن است نوشت: «ایرانی که باز ممکن است از آن دانشمندی مثل میرزا محمد خان قزوینی به وجود آید نخواهد مرد» (پورداد: ۱۹۲۸: ۱۵ مقدمه فارسی).

در منزل قزوینی در پاریس جلساتی منعقد می‌شده که مستشرقین اروپایی هم برای کسب علم در آنها شرکت می‌کرده‌اند. زرین‌کوب می‌نویسد:

محققان اروپایی امثال لویی ماسینیون، هانری ماسه، کلمان هوارت، و ولادیمیر مینورسکی که برای چاپ اول *دایرةالمعارف اسلام* طبع لندن و احياناً برای مجلات معتبر شرقشناسی متعهد تحریر مقاله‌ای بودند به خانه او می‌رفتند و در هر زمینه از جانب او به مآخذ مورد نیاز هدایت می‌شدند. از این جمله گویا فقط ولادیمیر مینورسکی برخلاف رسم معمول غربیها آنچه را به هدایت و ارشاد وی مدیون بود اعلام و اظهار کرد، دیگران به رسم معمول اروپاییها در این زمینه اقدام مناسبی انجام ندادند (زرین‌کوب ۱۳۷۸: ۱۱-۱۲).

صحت این مطلب از طریق شهادت مینورسکی که خودش در آن جلسات حضور داشته است تأیید می‌شود. مینورسکی می‌نویسد که او مرتب برای استفاده از راهنماییهای علامه به منزل ایشان می‌رفته و اضافه می‌کند که هرگاه علامه در آن اوقات ازو سؤالی می‌کرد «من مثل مجرمی که در برابر قاضی سختگیر ایستاده باشد بر خود می‌لرزیدم» و می‌افزاید که آن دوران برای او مانند «دوره دانشگاه دومی بود ... که آنجا زیر نظر یکی از علمایی که در کتب کلفت طبقات به اسامی آنها برمی‌خوریم به کسب معلومات می‌پرداختم. ... بردباری و مهربانی مرحوم قزوینی را پایانی نبود و عده زیادی اروپایی و هندی و ترک به او مراجعه می‌کردند و نظر او را در مباحث علمی می‌خواستند. خود بنده صدها نامه و کارت ازو دارم که در آنها مشکلات مرا توضیح داده است.» او حتی وقتی که به سمت پرفسوری دانشگاه علوم شرقی لندن منتصب می‌شود، در تعطیلات به پاریس می‌رفته «و به محض ورود، با اشتیاق تمام، یکسر به کوچه گازان و به دیدار دوست محترم» می‌شتافته «تا جرعه‌ای چند از آب حیات علم قزوینی» بنوشد. مطلب دیگری که مینورسکی درباره قزوینی ذکر می‌کند و کمتر بدان اشاره شده این است که انجمن سلطنتی آسیایی بریتانیا^۱ که به اهمیت مقام علمی قزوینی پی برده بوده، او را به عضویت افتخاری، که بسیار به ندرت به کسی - مخصوصاً اگر از نفوس جهان سومی باشد - داده می‌شده، برمی‌گزیند (مینورسکی ۱۳۳۳: ۲۰-۲۲).

و اما یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی که سخنش در باب قزوینی به نادرستی فهمیده شده و به صورتی غیر مستقیم مسؤل برخی توهماتی است که درباره قزوینی

1. The Royal Asiatic Society of Great Britain.

و کسب علم او از فرنگیها در اذهان موجودند، مرحوم مجتبی مینوی است. مینوی که از فضیلتی متعلق به طبقه بعد از قزوینی است، به عللی که ورود در آنها از بحث ما خارج است، هم به استفاده قزوینی از شرقشناسان و هم به استفاده آنها از اشاره می‌کند و می‌نویسد که قزوینی

به مجردی که به اروپا رسید بنا را بر مرادۀ با علما و دانشمندان و محققین اروپایی که در خط شرق‌شناسی کار می‌کردند گذاشت و از محضر آنان استفاده و استفاضه کرد. آنان نیز قدر مقام فضل و اطلاع و دقت و قوه تتبع و تحقیق مرحوم قزوینی را از همان ابتدا شناختند و از اقامت او در اروپا استفاده کرده او را به تصحیح متن کتب فارسی واداشتند (مینوی ۱۳۵۸: ۴۵۱-۴۵۲؛ تجدید چاپ در: مسائل پارسیه، ج ۱، ص هجده).

در این مورد توضیحی ضروری است. از محققین اروپایی که به قول مینوی، قزوینی از محضرشان سود برد، دو نفر را خود علامه ذکر می‌کند. یکی از ایشان آنتوان میه، زبان‌شناس بزرگ فرانسوی و از اهم متخصصین در السنۀ هندواروپایی است، و دیگری که به کار ما بیشتر مربوط می‌شود، هارتویگ درنبرگ، عربی‌دان معروف است که گفتیم قزوینی در کلاسی که او در باب خط حمیری در یمن و کتیبه‌های این خط در موزه لوور برقرار کرده بود، شرکت می‌کرد. البته در اینکه قزوینی به هنگام اقامت در اروپا مدتی در مجلس درس این دو تن حاضر می‌شده است حرفی نیست (معین ۱۳۲۹: ۴۲)؛ اما باید توجه داشت که حضور در مجلس درس درنبرگ برای این بوده که او در خصوص خط حمیری در موزه لوور درس می‌گفته و تخصص آنتوان میه هم زبان‌شناسی تطبیقی هندواروپایی بوده است. رفتن قزوینی به مجلس درس این دو عالم به این علت بوده است که در زمان تحصیل قزوینی نه زبان‌شناسی تطبیقی هندواروپایی در ایران وجود داشته است و نه تحقیق در خط حمیری. بنابراین آن مرحوم برای فراگیری مطالبی که جزو علوم معمول اسلامی نبوده و ایشان آن را در ایران فرا نگرفته بوده، در مجلس درس این دانشمندان حاضر می‌شده است. البته یکی از این دو تن، یعنی زبان‌شناس عظیم‌الشأن فرانسوی آنتوان میه، از اعظم علمای این فن در قرن بیستم به شمار می‌رفته و این فرض که قزوینی از کلاس او برخی دقایق تکنیک تحقیق زبان‌شناسی و شیوه‌های پژوهش فقه‌اللغوی

را فراگرفته باشد، فرض نامعقولی نیست. اما آنتوان میه کجا و هارتویگ درنبورگ کجا؟ این تصور که علامه قزوینی از رفتن به مجلس درس درنبورگ چیزی در مورد شیوه و فن تحقیق فراگرفته باشد، یا به قول مینوی از محضر او «استفاده و استفاده» کرده باشد، ادعایی است بسیار لغو و بی‌اساس و به قول مرحوم قزوینی از سخنان یضحک الثکلی به شمار می‌رود.

علامه قزوینی نسبت به درنبورگ نظر مثبتی نداشت چنان‌که او را به‌کرات وضّاع و جعّال می‌خواند، و «ابوهریره» لقب می‌دهد، و در باب تصحیح او از کتاب الفخری^۱ می‌نویسد:

هرچه طابع دوم الفخری، درنبورغ در دیباچه فرانسوی در خصوص تاریخ تولد او [یعنی این الطقطقی] و تاریخ قتل پدر [مظنون] او تاج‌الدین مذکور و سایر جزئیات و تفصیلات گفته، به‌کلی و به‌کلی بی‌اصل و یا از اختراعات و اکاذیب و موضوعات اوست که مثل ابوهریره صریحاً واضحاً و در کمال وقاحت جعل اخبار و مطالبی می‌کند که ما انزل الله بها من سلطان اصلاً و ابداً و از اصل و بن دروغ است: یا از شدت جهل و عدم انس او به کتب تواریخ آن عهد و مخصوصاً تواریخ دوره مغول خلط و اشتباه و غلط اندر غلط نموده است، یا آنکه هردو فقره است، یعنی هم متقلب و شارلاتان و وضّاع و جعّال و کذاب است و هم جاهل و نادان و غیر مأنوس به تواریخ اسلامی است (چنان‌که این قبیل اشخاص مابین مستشرقین بسیار پیدا می‌شوند) و الاحتمال الاخیر اظهر الوجوه، و چون طبع اول یعنی طبع اهلورد را فعلاً دسترسی بدان ندارم نمی‌دانم تا کجای این مطالب و «معلومات» تاریخی که درنبورغ کذاب متقلب در مقدمه طبع خود نقل کرده است مأخوذ از طابع آلمانی یعنی اهلورد است و تا کجای آن از خود آن متقلب است، ولی از وجنات بیان و وضع تقدیر و طرز عبارات او احتمال بسیار بسیار قوی می‌دهم که اغلب این معلومات اگر همه نباشد از اختراعات و موضوعات خود آن متقلب وضّاع جعّال ابوهریره ثانی است (قزوینی، یادداشتها، ج ۸، ص ۲۱۲۷-۲۱۲۸).

حقیقت امر این است که، با استثنای معدودی، قزوینی نسبت به ارزش علمی کارها و سخنان شرقشناسان اروپایی بسیار بدبین بود و این مطلب را بارها در نامه‌هایش

۱. نک: Derenbourg 1895. طبع قدیم‌تر این کتاب تصحیح ویلهلم آلوارد است. نک: Ahlwardt 1860.

خطاب به دیگر ایرانیان و در یادداشتها و حواشی‌ای که بر کتب و مقالات غربیان نوشته است متذکر شده، چنان‌که در حواشی مجلد دوم تاریخ جهانگشا آرای تعدادی از مستشرقین را در باب تلفظ صحیح نام سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به نقد کشیده و ایشان را به بی‌مبالاتی متهم ساخته است (جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۲۹۱-۲۹۲). در مقدمه جلد سوم همین کتاب از اینکه نیکولای برزین، مصحح جامع‌التواریخ رشیدی، مطالب بسیاری را از متن کتاب حذف کرده شکایت می‌کند (همان، ج ۳، ص ۳). جای دیگر، در نامه‌ای به تاریخ ۱۹۲۱م (۱۲۹۹ش) خطاب به تقی‌زاده به شدت به کیفیت کار مستشرق فرانسوی شفر می‌تازد و سفرنامه ناصر خسرو را که او طبع کرده بوده، مانند دیگر مطبوعاتش، مشحون از اغلاط واضح و فاضح می‌خواند که مصداق «بیر کلمه و اوچ غلط» است و می‌نویسد کارهای شفر به مسامحه و مساهله و قلت توثق ضرب‌المثل است و اضافه می‌کند که بسیار فرق است میان مطبوعات او با آنچه از زیر دست دخوبه و دُزی و نولدکه و هوتسما و براون و امثالهم بیرون آمده (افشار ۱۳۵۱: ۵۱-۵۲). در مقدمه مرزبان‌نامه نیز اشتباه او را در مورد انتساب آن کتاب به پسر رستم‌بن سرخاب‌بن قارن باوندی ذکر و تصحیح می‌کند (وراوینی، مرزبان‌نامه، ص هـ). نه تنها آثار شفر، بلکه دیوان منوچهری طبع کازیمرسکی را نیز مملو از اغلاط می‌داند (نامه‌ها، ص ۶۲) و در باب کتبی که لوئی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲م) درباره حلاج نوشته می‌گوید که این کتابها پر از غلطهای فاحش تاریخی و لغوی و جز آن است و به تقی‌زاده سفارش می‌کند که کتابهای ماسینیون را نخرد چون چیزی جز مطالب پوچ و بی‌معنی و اجتهادات بی‌اساس «و احتمالات نیش گولی و فرضیات وهمی و خیالات چرسی و هواجس بنگی» در آن دیده نمی‌شود (همان، ص ۱۰۳). سپس اضافه می‌کند که ماسینیون جوانی بسیار طالب شهرت است و از حیث جهل و تهیدستی و اظهار فضل و ادعا بسیار به شرقشناس دیگر فرانسوی، ادگار بلوشه، شباهت دارد و بلکه دست او را از پشت بسته است (همان، ص ۶۲). قزوینی بر این عقیده است که چون در مغرب‌زمین کسانی که زبانها و تاریخ و تمدن مشرق را بدانند بسیار معدودند، اشخاص بی‌مایه‌ای که اندک اطلاعی در این باب دارند ادعای جامعیت می‌کنند و کسی هم نیست که مچ ایشان را بگیرد، و اگر یک صفحه از آثار این‌گونه شرقشناسان بدون تصرف، ترجمه و چاپ

شود و در دسترس مسلمانان، آن هم نه علمای مسلمان، بلکه مسلمانان معمولی قرار گیرد «تا ابدالاباد و يوم التناد عقیده آنها از فرنگیها و به خصوص از مستشرقین آنها سلب می شود» (همان، ص ۱۰۵).

در باب مطالبی که مستشرق معروف آلمانی، زوسهایم^۱ در مقدمه کتاب *العراضة فی الحکایة السلجوقیة* که اختصاری از *راحة الصدور* راوندی است، آورده، می نویسد: جمیع آن چیزهایی که طابع آلمانی در خصوص شرح احوال مؤلف و سایر جزئیات تولد او و وفات او و اینکه او وزیر ابوسعید بهادرخان بوده است ... در مقدمه مبسوط مفصل خود به ترکی بر آن افزوده و از طوفان نوح شروع مطلب کرده است تا به دوره مغول و ترجمه احوال مؤلف رسیده با شاخ و برگ و آب و تاب مالاکلام، جمیع این «معلومات» ... را باید با نهایت درجه احتیاط تلقی نمود. ... جمیع این مطالب با شاخ و برگ ... همه از استنباطات و اجتهادات من عندی خود طابع و از وساوس و هواجس و مخترعات قوه متخیله اوست به رسم بسیاری از مستشرقین که همیشه می خواهند چیز تازه ای کشف کنند و مطلب نگفتنی بگویند و اگر نصی و نقلی در آن باب نباشد اهمیتی ندارد بقیه را از خزانه هواجس و تصورات ... خود اقتباس نموده به جای حقایق تاریخی می گذارند از قبیل مرحوم درنبرغ فرانسوی در مقدمه *الفخری* و همین زوسهایم مانحن فیه بسیاری دیگر از مستشرقین اروپایی که اینجا موقع تعداد ایشان نیست. ... و مطلقاً و اصلاً و بوجه من الوجوه اعتمادی ولو به قدر بال بعوضه ای به سخنان زوسهایم نباید نمود است (فروینی، یادداشتها، ج ۸، ص ۲۱۲۳-۲۱۲۴، [تأکید از من است]).

در باب ویکتور شوون بلژیکی (۱۸۴۴-۱۹۱۳م) و کتاب *معرفه الکتب عرب یا راجع به عرب*^۲ که در دوازده مجلد میان سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۸۵م در لیژ، از بلاد بلژیک، چاپ شد و هنوز در علم فولکلور از کتب مرجع به شمار می رود، می نویسد: کتاب بسیار قلیل الجدوای خشک کم فایده است: یکی به علت آنکه تمام نیست و علی هذا جدولی مرتب به حروف تهجی نه راجع به اسامی کتب و نه راجع به مؤلفین ندارد ... دیگر آنکه مؤلف آن خواسته است استقصای کامل بلیغ در هر

1. Karl Süsseim (1878-1947).

2. *Bibliographie des ouvrages arabes ou relative aux arabes.*

موضوعی نماید، لهذا چیزهای به کلی مختلفه الحقایق یکی از اقصای غرب و دیگری از اقصای شرق، تألیف عربی قح [متن: قح که اشتباه چاپی است] از بصره یا کوفه با یک کشیش احمق جاهل از اقصای سوئد یا نروژ را با هم جمع کرده و به قول سنایی دُر و خرمهره در یکی رشته جمع کرد آنگهی پریشان کرد، به این جهت کتاب او فوق العاده زننده و مسمتزنکننده و کسالت‌انگیز و بالاتر از همه بسیار بسیار کم فایده شده است. ... و دیگر آنکه مؤلف آن مطلقاً و اصلاً و به هیچ وجه من الوجوه از خودش تصرفی یا ابداعی یا ابتکاری یا اختراعی نداشته است. ... این است که انسان فوراً خسته می‌شود (همان، ج ۸، ص ۲۱۳۹-۲۱۴۰).

حتی مستشرقین درجه اول اورپایی هم از تیغ انتقاد او در امان نیستند. مثلاً پس از ذکر یک اشتباه فاضح از مستشرق بزرگ فرانسوی، دُزی، او را بیچاره و بی اطلاع می‌خواند (نامه‌ها، ص ۱۰۶). تحقیقات هانری ماسه را سطحی دانسته می‌نویسد که او رابع صاحب مجمع الفصحی و دولتشاه و هم‌پورگشتال^۱ اطریشی است و در یک موضع از او با القاب «شارلاتان مدعی جاهل» یاد می‌کند (همان، ص ۱۴۲). مستشرق روسی، برتلس، را «فوق العاده و هرچه بیش از آن تصور شود باز بیشتر از آن بی سواد» می‌داند و می‌نویسد مقالات او در خصوص ادبیات ایران مشحون از اغلاط یضحک الثکلی است (همان، ص ۲۲۶). جای دیگر آرای بیشتر ایشان را عجیب و رجم بالغیب و حدسیات و فرضیات بعید تلقی می‌کند (همان، ص ۱۱۲). مستشرق معروف انگلیسی، گای لسترنج^۲ را در مطالبی که در مجله *ایران‌شهر* در باب *آذری* یا *زبان باستان آذربایگان* نوشته است مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد که «به واسطه قلت انس به اوضاع تاریخی آن اعصار و نیز بلاشک به واسطه فریب خوردن از ظاهر اصطلاح (ترکی آذری)» خیال می‌کند که زبان قدیم آذربایجان ترکی بوده است (قزوینی ۱۳۰۵: ۵۸۷). قزوینی در مورد مقایسه کارهای مستشرقین با آنچه علمای دقیق و محقق مسلمان چاپ می‌کرده‌اند، بسیار صریح اظهار نظر می‌کند و می‌نویسد کتابهایی که در بولاق به اهتمام علمای مصری چاپ شده است، به علت اینکه علمای مسلمین در زبان خودشان تعمق و تخصص دارند از شاهکارهای

1. Joseph von Hammer Purgstall (1774-1856).

2. Guy Le Strange (1854-1933).

صحت و ضبط و اتقان عمل محسوب می‌شود و اضافه می‌کند که هیچ مستشرق اروپایی هرچند که فاضل و عالم باشد نمی‌تواند از عهده چنین کارهای خطیری در تصحیح متن برآید؛ زیرا بر زبان به اندازه کافی مسلط نیست و به همین خاطر متن کتابهای عربی و فارسی و ترکی که در اروپا چاپ شده‌اند، مغلوط، مطابقت آنها با قواعد صرف و نحو نابسامان، و اشعار منقول در آنها سر و دست شکسته و غلط و ناموزون است (همو، بیست مقاله، ج ۲، ص ۳۲۰-۳۲۱).

بیشتر محققینی که دانش ایشان توجه و تحسین قزوینی را برانگیخت از محققین مسلمانانی بودند که به مناسبتی در اروپا زندگی می‌کردند یا از آنجا می‌گذشتند. در نامه‌هایی که خطاب به تقی‌زاده نوشته است مکرر از فاضل پاکستانی اقبال (مصحح *راحة الصدور* راوندی) تعریف می‌کند (نامه‌ها، ص ۳۴-۳۵، ۴۳) و فضل بسیار محمد فؤاد کوپرولو، عالم ترک، را می‌ستاید (همان، ص ۹۰) و احمد زکی ولیدی را از عجایب و نوادر روزگار می‌خواند (همان، ص ۱۴۴، نیز: همو، *یادداشتها*، ص ۲۶۳۶). در باب *دیوان ناصر خسرو* به تصحیح سید نصرالله اخوی (تقوی) می‌نویسد که به سبب علم و دقت نظر مصحح لاید تا آن اندازه که مقذور بنی بشر است صحیح و بی‌غلط خواهد بود و اضافه می‌کند که در وهله اول هیچ غلطی در آن ندیده است (همان، ص ۱۸۳). مصحح کتاب *الادب الصغیر ابن المقفع*، یعنی امیر شکیب ارسلان، از امرای جبل لبنان را در علم بر ادب و انساب عرب صاحب تبحر کامل می‌داند (همان، ص ۲۵۷۶). فی الواقع به جز آثار کسانی مانند کازانوا، مهل، نولدکه، دنیسن راس، و الیس، کتابدار موزه بریتانیا (نامه‌ها، ص ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۶۶؛ قزوینی، *یادداشتها*، ص ۲۱۸۸) و چند نفر معدود دیگر، قزوینی کارهای بقیه خاورشناسان را کار علمی به حساب نمی‌آورد.

با توجه به قضاوت او در باب این فرقه، و با عنایت بدانچه که از خلال نوشته‌ها و اظهارات خود آن مرحوم در دست است، چطور ممکن است که این عالم جلیل‌القدر را با وجدان راحت چون شاگردی دانست که از محضر این اشخاص بی‌مایه و اکثراً جاهل استفاده علمی می‌کرده است؟ با اینکه قزوینی تصحیحات برخی از مستشرقین متخصص در زبان و ادب عربی را تحسین می‌کرد، برای تصحیحات فرنگیان از متون فارسی ارزشی قائل نبود، تا چه رسد به اینکه بخواهد فن تصحیح

را از ایشان فرا بگیرد. بنابراین تصور اینکه قزوینی شیوه تصحیح متون فارسی را از مستشرقین زمان خودش آموخته است، از مقوله اجتهاد در مقابل نص و مردود است. اما البته در اینکه با توجه به طرز کار شرقشناسان عربی دان در وصف نسخ مورد استفاده در تصحیحات خودشان از متون عربی، و نیز در ترتیب و نحوه عرضه یک متن انتقادی، مرحوم قزوینی از شیوه‌ای که نه تنها در تصحیح متون شرقی، بلکه در تصحیح تمام کتب قدیمی، از یونانی و لاتین و عربی و جز آن، که در مغرب‌زمین معمول بوده پیروی کرده است، حرفی نیست.

بنابراین به نظر نگارنده تردیدی نیست که انتساب فراگرفتن شیوه تصحیح علمی از غربیان به علامه قزوینی، بر اساس واقعیاتی که از حیات او می‌دانیم ساخته نشده است، بلکه ریشه در آن حس خودکم بینی و حقارتی دارد که در رویارویی با غربیان بر اذهان برخی از ما نفوس جهان‌سومی مستولی می‌شود. و اما ببینیم که منبع اصلی این سوء تفاهم که قزوینی فن تصحیح یا تحقیق را از غربیان اخذ کرد چیست و اصل مطلب چه بوده که بدین صورت مسخ شده است.

ادوارد براون که با قزوینی تقریباً از همان آغاز ورودش به انگلستان دوستی بسیار صمیمانه‌ای داشت، در مجلد چهارم تاریخ ادبیات فارسی^۱، مطلبی در باب فعل و انفعالی که میان قزوینی و محیط علمی اروپایی صورت گرفت نوشته است، که به نظر نگارنده داستان واهی اخذ علم قزوینی از فرنگیان معلول تحریف یا بدفهمی مطلبی است که براون می‌گوید. البته براون هیچ‌گاه ادعا نکرد که قزوینی فن تصحیح را از شرقشناسان اروپایی فراگرفت. آنچه ادوارد براون در باب کیفیت تحقیقات علمای سنتی ایرانی می‌نویسد، این است که اینجا به ترجمه نقل، و عین نوشته او را هم در زیرنویس ذکر می‌کنم:

با اینکه دانش و تحقیقات ایشان [یعنی علمای سنتی] کلاً تخصصی است، در عین حال بی‌عیب و استوار، دقیق، و حتی به یک معنی انتقادی است. بهترین عالم ایران که من می‌شناسم، یعنی میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی، کسی است که شیوه‌های

۱. مجلد اول تاریخ ادبیات براون در سال ۱۹۰۲م (۱۳۱۹ق)، پیش از ورود علامه قزوینی به اروپا، و مجلدات دوم، سوم و چهارم، به ترتیب در سالهای ۱۹۰۶، ۱۹۲۰، و ۱۹۲۴م (۱۳۲۴، ۱۳۳۸، و ۱۳۴۲ق) در سالهایی که علامه در اروپا تشریف داشتند، منتشر می‌شود.

انتقادی اروپایی را که در انگلستان، فرانسه، و آلمان اندوخته است، بر آن زیربنا استوار کرده است.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، براون نمی‌گوید که قزوینی از اروپاییان چیزی «آموخت». سخن او این است که در حین زندگی در فرنگ و در اثر برخورد با فرهنگ دانشگاهی و کتابخانه‌های بسیار غنی لندن، پاریس، و برلین، قزوینی شیوه کار مخصوصی پیدا کرد و تجربیاتی «اندوخت» که تلفیق روشهای انتقادی غربی و شرقی در تشکیل آن روشها مؤثر بود. بسیار فرق است میان «اندوختن، کسب کردن» (acquire) و «آموختن» (learn). نه براون و نه کس دیگری در حیات قزوینی به خود اجازه این را نداد که بگوید قزوینی از مستشرقین فرنگی چیزی یاد گرفت. این مطالب کم‌کم پس از مرگ قزوینی، و درست به علت همان سهل‌انگاریها و بی‌دقتیهای که آن مرحوم همیشه از آنها شکایت داشت، بر زبان و قلم هموطنانش جاری شده است.

احترام خارق‌العاده‌ای که براون و دیگر شرقشناسانی که به قول مرحوم مینورسکی در محضر قزوینی «مثل مجرمی که در برابر قاضی سختگیر ایستاده باشد» بر خود می‌لرزیدند نسبت به آن دانشمند بزرگ احساس می‌کردند، هرگز به آنها اجازه بیان برخی مطالبی را که بعضی از ایرانیان در باب رابطه آن مرحوم با شرقشناسان به بیانش جسارت می‌ورزند، نمی‌داد. ادوارد براون نمونه آموزنده‌ای از این شرقشناسان مؤدب است و ما پاره‌ای از آنچه را که او در جای‌جای مجلدات دوم، سوم، و چهارم تاریخ ادبیات فارسی در مورد قزوینی گفته است، ذکر می‌کنیم.^۲

براون قزوینی را «یکی از دانشمندترین و محقق‌ترین ایرانیانی که سعادت آشنایی

1. And although their scholarship is generally of a somewhat narrow kind, it is, so far as it goes, sound, accurate, and even in a sense critical. The finest Persian scholar I know, Mirza Muhammad ibn 'Abdu'l-Wahhab of Qazwin, is one who has superimposed on this foundation a knowledge of European critical methods acquired in England, France, and Germany (Browne 1956: 4/372).

۲. چون مجلد اول از تاریخ ادبیات براون در سال ۱۹۰۲م، یعنی دو سال پیش از ورود قزوینی به اروپا منتشر شده بود، آن مجلد از ذکر علامه خالی است.

با ایشان را داشته» است^۱ می‌خواند، و در جای دیگر از او با عبارت «آن دانشمند بزرگ، میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی» یاد می‌کند (براون ۱۹۵۶: ۳/۴۴۸).^۲ فی الواقع، آخرین مجلد تاریخ ادبیات براون با نام علامه قزوینی و ذکر استاندارد بسیار عالی تحقیق و دقت که آفریده اوست، پایان می‌گیرد (براون ۱۹۵۶: ۴/۴۹۰). به عبارت دیگر، از نظر براون، استاندارد که قزوینی در تحقیقات داشته و شیوه‌ای که پیروی می‌کرده، آفریده شخص او بوده است.^۳ بنابر این، به شهادت براون که با مرحوم قزوینی معاشر و در تصحیح چندین کتاب با او یا همکاری نزدیک داشته، روش انتقادی و تحقیقی علامه از ابداعات خود او بوده است نه چیزی که از فرنگیان یاد بگیرد. اگر براون که در این مورد راوی ثقه است چنین می‌گوید، دیگر علتی ندارد که ما ایرانیان کاسه داغ‌تر از آش بشویم و در باب دین قزوینی به فرنگیها داد سخن بدهیم.

از اینها گذشته، در سرتاسر مجلدات دوم تا چهارم تاریخ ادبیات فارسی، براون مکرراً از آرای قزوینی نقل، و به گفته او استناد می‌کند^۴ و صریحاً می‌نویسد که تقریباً تمام آنچه را که در این تاریخ در باب عطار گفته است، از مقدمه‌ای که قزوینی بر تذکرة الاولیای چاپ نیکلسون نوشته بوده است، اخذ کرده است:

یک مقدمه تحقیقی نوشته دوست دانشمند میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی به زبان فارسی به مجلد اول کتاب منظم شده، که او تقریباً تمام آن را بر اساس منابع قابل اعتماد، یعنی اطلاعاتی که در آثار خود شاعر مندرج است، تدوین کرده است. چون این مقدمه ترجمه نشده و علاوه بر این، چون بهترین و

1. One of the most learned and scholarly Persians whom it has ever been my good fortune to meet (Browne 1956: 365).

2. That great scholar Mirza Muhammad ibn 'Abdu'l-Wahhab of Qazwin (Browne 1920: 448).

3. ... The high traditions of criticism and accuracy established by Mirza Muhammad Khan of Qazwin (Browne 1956: 490).

۴. متن انگلیسی تاریخ ادبیات براون، ج ۲، ص ۴۹۴، ۱۳، ۵۰۸، ۵۰۹ زیرنویس ۲، ج ۳، ص ۶۶، ۸۸ زیرنویس ۱۳، ۱۰۶ زیرنویس ۲، ۱۵۳ زیرنویس ۱، ج ۴، ص ۴۸۴-۴۸۵.

محققانه‌ترین گزارشی است که دربارهٔ عطار در دست است، تقریباً تمام آنچه که من در اینجا بیان می‌کنم، بر اساس آن تدوین شده است.^۱

در آخرین مجلد تاریخ ادبیات، بروان متن مفصل پاسخی را که علامه قزوینی در مورد یکی از سؤالات او نوشته بوده است به انگلیسی ترجمه و تحت عنوان «نظر میرزا محمد خان در این مورد» می‌آورد (براون ۱۹۵۶/۴-۲۶-۲۸).

براون از روش انتقادی و تحقیقی قزوینی، که یکی از خصوصیات چشمگیر پژوهشهای اوست، به خوبی آگاه است و می‌داند که تحقیقات مربوط به اوضاع ایران در زمان سیادت آل چنگیز بدون استفاده از آرای قزوینی ناقص خواهند بود. از این رو، در فصل مربوط به خاندان جوینی می‌نویسد: «یک گزارش کامل و تحقیقی از این خاندان با قریحه، بر اساس تحقیقات مفصل و دقیق میرزا محمد قزوینی، یکی از عالی‌ترین و محقق‌ترین دانشمندان ایرانی که هرگز دیده‌ام، در مقدمهٔ او بر تاریخ جهانگشا در دست است.»^۲ تأثیر شخصیت قزوینی و شگفتی و اعجابی که عمق و وسعت معلومات آن مرحوم در اذهان شرقشناسان دانشمندی که با او معاشر بوده‌اند برمی‌انگیخته، نه تنها از گفته‌های براون، بلکه از عبارتی که مینورسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶م) بر صدر ترجمهٔ انگلیسی خودش از متن *حدودالعالم* قرار داده، معلوم است: «تقدیم به دانشمند بزرگ ایرانی محمدبن عبدالوهاب قزوینی، به نشان دوستی و تحسین.»^۳

1. To the first volume is prefixed a critical Persian Preface by my learned friend Mirza Muhammad b. 'Abdu'I-Wahhab of Qazwin, who constructed it almost entirely out of the only materials which can be regarded as trustworthy, namely, the information which can be gleaned from the poet's own works. As this preface is untranslated, and is, moreover, the best and most critical account of 'Attar which we yet possess, I shall in what here follows make almost exclusive use of it (Browne 1956: 507).
2. A full and critical account of this talented family, based on researches equally extensive and minute, is given by Mirza Muhammad of Qazwin, one of the finest and most critical Persian scholars whom I ever met, in his introduction to the *Tarikh-i-Jahan-gusha*" (Browne 1956: 3/21).
3. To the great Persian scholar, Muhammad b. 'Abd-al-Wahhāb Qazvīnī, as a token of friendship and admiration. (See Minorsky 1937).

نکته مهمی که در مورد رابطه براون و قزوینی درست فهمیده نشده و موجب برخی سوء تفاهمات گشته، این است که در این رابطه، قزوینی استاد، و براون شاگرد بوده است. این نکته به روشنی در ترجمه انگلیسی براون از رساله‌ای که مرحوم قزوینی در باب مسعود سعد سلمان نوشته بود، عیان است. نگارنده از سرنوشت متن فارسی این رساله بی‌خبر است و اگر جایی چاپ شده، آن را ندیده است. اما آنچه که در این رساله به کار ما مربوط است، محتوای آن نیست بلکه داستان ترجمه آن به انگلیسی توسط ادوارد براون، و زمان این ترجمه در زمینه اقامت و فعالیتهای علمی قزوینی در اروپاست که به رابطه قزوینی با «شیوه تحقیق و تصحیح اروپایی» مربوط می‌شود.

داستان ترجمه کردن رساله «مسعود سعد» قزوینی را، براون در یکی از زیرنویسهای بخش مربوط به مسعود سعد سلمان در تاریخ ادبیات خودش آورده است:

پس از نوشتن این مطلب، ترجمه رساله‌ای را که دوست دانشمند میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی درباره این شاعر به زبان فارسی نوشته بود، در شماره‌های اکتبر ۱۹۰۵ (ص ۶۹۳-۷۴۰) و ژانویه ۱۹۰۶ (ص ۱۱-۵۱) مجله سلطنتی مطالعات آسیایی، منتشر کردم. خوانندگان علاقه‌مند باید به آن رساله رجوع کنند؛ زیرا محتویات آن نه تنها مطالبی را که در اینجا گفته‌ام تکمیل می‌کند، بلکه در برخی موارد آنچه را که در این کتاب عرضه شده تصحیح می‌نماید [تأکید از من است].^۱

ترجمه این مقاله مفصل را مرحوم ادوارد براون در دو شماره مجله انجمن سلطنتی آسیایی بریتانیای کبیر و ایرلند^۲ منتشر کرد. بخش اول مقاله در شماره اکتبر ۱۹۰۵ (اواخر شعبان ۱۳۲۳)، و بخش دوم در شماره ژانویه ۱۹۰۶ (ذوالقعدة ۱۳۲۳) به چاپ رسید. اما در شرح حالی که مرحوم معین از علامه نوشته است و پیش از این

1. Since writing this, I have published in the *JRAS.* for October, 1905 (pp. 693-740), and January, 1906 (pp. 11-51), a translation of an excellent monograph on this poet written in Persian by my learned friend Mirza Muhammad b. 'Abdu'l-Wahhab of Qazwin. To this the more studious reader should refer, since it not only supplements, but in some cases corrects, the account here given (Browne 1956: 1/324).

2. *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland.*

بدان اشارت رفت، تاریخ انتشار این مقاله به غلط «در حدود سال ۱۹۰۹» ذکر شده است (معین ۱۳۲۹: ۴۷-۴۸). متن مقاله، که هر دو بخش آن اکنون پیش روی نگارنده است، مورخ چهار سال پیش از ۱۹۰۹، یعنی اواخر ۱۹۰۵ و ابتدای ۱۹۰۶ میلادی است (قزوینی ۱۹۰۵؛ براون ۱۹۰۶: ۳۲۴/۲، یادداشت ۱). براون در مقدمه ترجمه انگلیسی خود می‌نویسد که این مقاله از تحقیقات «قزوینی، یک عالم ایرانی است که هم دارای [تسلط] کم‌نظیری بر ادب فارسی و عربی است و هم دارای صفتی است که از این هم کمیاب‌تر است، [یعنی] یک تیزهوشی و فراست انتقادی کم‌مانند». این مقاله فقط چهارده ماه پس از خروج قزوینی از ایران، و اگر مدت مسافرت او را دو ماه حساب کنیم، احتمالاً یک سال پس از ورود او به انگلستان، به چاپ رسیده است. اما چنان‌که گفتیم، قزوینی حتی پیش از اینکه رساله شرح حال مسعود سعد را بنویسد، شرح حال مفصلی در باب عطار نوشته بوده، که آن را به عنوان مقدمه فارسی، در آغاز تذکرة الاولیای چاپ نیکلسون آورده‌اند. تاریخ چاپ تذکرة الاولیا تصحیح نیکلسون سال ۱۹۰۵، اما تاریخ مقدمه انگلیسی او بر آن مجلد، ۱۲ اکتبر ۱۹۰۴، یعنی ۴ شعبان ۱۳۲۲ است. در این مقدمه نیکلسون می‌نویسد که چون در باب احوال عطار اطلاعات بسیار محدودی در دست بود، و چنین به نظر می‌آمد که با کمک اطلاعاتی که از جست‌وجو در آثار خود او به دست می‌آید، ممکن است بتوان برخی از گوشه‌های تاریخ سرگذشت او را روشن‌تر کرد، این تحقیق به توصیه پرفسور براون، بر عهده «یک محقق ایرانی که دارای دانش و قضاوت انتقادی کم‌مانندی است، [یعنی] میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی» گذاشته می‌شود.^۲

1. The following critical study ... is from the pen of my accomplished friend Mirza Muhammad of Qazwin, a Persian scholar of rare attainments in his own and the Arabic languages, and of still rarer critical acumen (Qazwini & Browne 1905: 643).

مربوط است به بخش اول مقاله مسعود سعد.

2. At Professor Browne's suggestion the task was undertaken by a native scholar of rare learning and judgement, Mirza Muhammad b. 'Abdu '1-Wahhabi-i Qazwini, whose critical introduction may safely be left to speak for itself ('Attar, 1905, p.16).

در زمان چاپ تذکرة الاولیا، یعنی در سال ۱۹۰۵ م، قزوینی (متولد ۱۸۷۷ م) جوانی ۲۸ ساله بوده است. اما ادوارد براون (متولد ۱۸۶۲ م) ۴۳ سال، و نیکلسون (متولد ۱۸۶۸ م) ۳۷ سال داشته‌اند و هر دو از او مسن‌تر بوده‌اند. اما این هر دو مستشرق مسن‌تر، از علم و شم انتقادی این جوان بیست و هفت هشت ساله، و نیز از تسلط او بر ادب فارسی و عربی، در شگفت بوده‌اند. برای درک بهتر این مطلب، باید اندکی به عقب برگردیم و به تسلسل وقایع، از تاریخ حرکت قزوینی به اروپا، تا انتشار تذکرة الاولیا و رساله مسعود سعد نظری بیفکنیم.

می‌دانیم که قزوینی در ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۲ (مقارن با ۱۹ ژوئن ۱۹۰۴ و ۲۹ خرداد ۱۲۸۳) از ایران حرکت کرد و از راه روسیه و آلمان و هلند به لندن رفت. چنین سفری، با امکانات بسیار محدود آن زمان حتماً یک ماه یا یک ماه و نیم طول می‌کشیده است. اگر دوران سفر قزوینی را از ایران به لندن، یک ماه و نیم فرض کنیم که فرض نامعقولی نیست، بسیار بعید است که آن مرحوم پیش از اواسط جمادی الاولی ۱۳۲۲ (مقارن با نیمه آگوست ۱۹۰۴ و اواخر مرداد ماه ۱۲۸۳) وارد انگلستان شده باشد. چون تاریخ مقدمه نیکلسون ۱۲ اکتبر ۱۹۰۴ (۴ شعبان ۱۳۲۲) است، حتی اگر قزوینی در آغاز ماه آگوست آن سال (۱۹ جمادی الاولی ۱۳۲۲) به لندن رسیده باشد، اقامت او در لندن سه چهار ماه بیشتر نبوده است. اما در همین سه چهار ماه، دانش و شم انتقادی قزوینی ۲۸ ساله به قدری توجه براون را جلب کرده بوده، که این استاد ۴۳ ساله دانشگاه، از یک استاد دیگر دانشگاه کمبریج، یعنی از نیکلسون، می‌خواهد که نوشتن شرح حال عطار را در مقدمه مفصل کتابی که سالها در تصحیحش سرکرده بوده است، به این جوان غریب و تازه از راه رسیده بسپارد. چنان‌که ملاحظه می‌کنید در این وقایع هیچ اثری از اینکه قزوینی در اروپا از کسی فن تصحیح متن را فراگرفته باشد دیده نمی‌شود.

و اما مقاله بلند قزوینی در باب مسعود سعد، در صورت چاپی خود، یک رساله هشتاد و هفت برگی است که به تصریح براون براساس یادداشتهایی که قزوینی در حین تصحیح چهارمقاله فراهم آورده بوده تألیف شده است.^۱ بنا بر این، تاریخ تألیف

1. [Qazwini] is now engaged in preparing a critical edition, with notes, of the *Chahār Maqāla*, which, when ready, will be published by the Trustees of the E. J. W. Gibb Memorial. In the course of his work he had occasion to collect materials

این مقاله مؤخر بر تاریخ تصحیح چهارمقاله، و یا حداکثر، هنگامی که مرحوم قزوینی تعلیقات چهارمقاله را فراهم می‌کرده بوده است. تاریخ مقدمه چهارمقاله در چاپ اول کتاب، دوم محرم الحرام ۱۳۲۸ (مقارن ۱۴ ژانویه ۱۹۱۰، و ۲۴ دیمه ۱۲۸۸) است. اما این تاریخ غلط‌انداز است؛ زیرا می‌دانیم که کار تصحیح کتاب مدتها پیش از این آغاز شده بوده است، چون قزوینی در مقدمه چهارمقاله به تصریح می‌گوید که براون تصحیح کتاب را چهار یا پنج سال پیش به او تکلیف کرده بوده (چهارمقاله، ص ک). چون این مقدمه در آغاز محرم ۱۳۲۸ نوشته شده، چهار یا پنج سال پیش از آن تاریخ به محرم ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۳ می‌افتد، که مقارن است با ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۶م، یعنی درست در تاریخی که بخش اول و دوم ترجمه انگلیسی مقاله «مسعود سعد» در لندن منتشر شد. از طرف دیگر، به شهادت مقدمه برخی از کتابهای مصحح مرحوم قزوینی می‌دانیم که در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴، یعنی در یک سال یا یک سال و نیم اول ورودش به اروپا، ایشان مشغول تصحیح چندین کتاب بوده، و همه آنها را نیز به خواهش براون در دست گرفته بوده است. مثلاً در مقدمه المعجم که در تاریخ ۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۷ (مقارن با ۱۹ فوریه ۱۹۰۹ و ۳۰ بهمن ۱۲۸۷) نوشته شده است، آمده است که بخش اول کتاب چهار سال پیش از آن تاریخ، یعنی در سنه ۱۹۰۵م تصحیح و طبع شده بوده، که لابد منظور از «طبع» حروفچینی است. اگر چند ماهی را هم برای مقابله و تصحیح نسخ المعجم اختصاص دهیم، مجبوریم که آغاز مقابله و تصحیح کتاب را در ماههای آغاز این اقامت مرحوم قزوینی در لندن قرار دهیم، زیرا حرکت ایشان از ایران، چنان‌که گفتیم، در تابستان ۱۹۰۴ اتفاق افتاده بوده است.^۱

too extensive to be incorporated in the notes on that text, and amongst them the following study, compiled from numerous manuscript sources (Qazwini & Browne 1905: 693).

۱. یکی از دلایلی که نشان می‌دهد که برخی از تصحیحات آن مرحوم چند سال پیش از انتشار آنها اتمام یافته بوده این است که *مرزبان‌نامه، المعجم، و چهارمقاله* تصحیح ایشان همه در سال ۱۹۰۹م منتشر می‌شوند. پس به استناد اتفاق تاریخ انتشار این مجلدات می‌توان مطمئن بود که فعالیت‌های مربوط به تصحیح آنها چند سال پیش از چاپشان شروع شده بوده است. مقدمه جلد اول *لباب‌الالباب* هم مورخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۴ (مقارن ۵ ماه می ۱۹۰۶ و نیمه اردیبهشت ۱۲۸۵) است که تقریباً درست دو سال پس از ورود قزوینی به لندن است و فراهم آوردن متن مصحح این کتاب هم که در عمل تصحیح علامه بوده

با این حساب قبول ادعای کسانی که می‌گویند قزوینی «شیوه تحقیقات ادبی» را از اروپاییان فراگرفت قدری دشوار می‌شود، زیرا قزوینی باید در عرض سه-چهار ماه پس از ورودش به لندن (مقارن نوشتن مقدمه تذکرة‌الاولیا)، یا پنج-شش ماه پس از رسیدن به آن شهر (مقارن انتشار ترجمه رساله «مسعود سعد»)، علی‌رغم اینکه در آن زمان با زبان انگلیسی آشنایی نداشته و فقط فرانسه را خوب می‌دانسته، هم زبان انگلیسی را یاد بگیرد تا بتواند از محضر شرقشناسان که کلاسهایشان را به این زبان برقرار می‌کرده‌اند استفاده کند، هم مقدمه‌ای در شرح حال عطار برای تذکرة‌الاولیای نیکلسون بنویسد، هم کتابهای لباب‌الالباب، و مرزبان‌نامه و چهارمقاله و المعجم را در این مدت کوتاه تصحیح کند، هم تعلیقات مفصلی بر آنها بنویسد، و هم از تعلیقات چهارمقاله، یک رساله هفتاد-هشتاد برگی در باب مسعود سعد سلمان استخراج کند و آن را به براون بدهد. در این میان براون هم باید متن این رساله هفتاد-هشتاد برگی را به انگلیسی ترجمه کند و حاصل کار را برای یک مجله وزین علمی ارسال کند و آنها پس از داوری مقاله تصمیم به چاپش بگیرند، تا بالاخره در اکتبر ۱۹۰۵ و ژانویه ۱۹۰۶ آن را در دو بخش به چاپ برسانند. چنین ازدحامی در فعالیتهای علمی و ادبی، آن هم در بلاد غربت توسط یک جوان بیست و هفت-هشت ساله که فی مدت العمر از ایران خارج نشده بوده، از حدود امکانات بشری خارج است و ممکن نیست که هیچ محقق منصفی آن را قبول کند، مگر اینکه بسیار ساده‌لوح و زودباور باشد.^۱

است، لابد مدتی وقت لازم داشته. در این مورد حتی اگر فقط یک سال برای تعلیقات مفصل و تصحیح لباب‌الالباب در نظر بگیریم، تصحیح آن باید در اوایل ۱۹۰۵م (مقارن با اوایل ذی‌القعدة ۱۳۲۲)، یعنی فقط هفت ماه پس از حرکت علامه از ایران به سوی لندن، آغاز شده باشد.

۱. کتبی که خود آن مرحوم به تنهایی تصحیح و در اروپا منتشر کرده، همراه با تاریخ چاپشان، عبارت‌اند از: مجلد اول لباب‌الالباب (لایدن، ۱۹۰۶م)، مرزبان‌نامه سعدالدین وراوینی (لایدن، ۱۳۲۷ق، مطابق با ۱۹۰۹م)، المعجم فی معاییر اشعار العجم (بیروت، ۱۳۲۷ق، مطابق با ۱۹۰۹م)، چهارمقاله نظامی عروضی (لایدن، ۱۳۲۷ق، مطابق با ۱۹۰۹م)، تاریخ جهانگشای جوینی که در سه مجلد در لایدن منتشر شد. تاریخ انتشار مجلدات جهانگشا به ترتیب عبارت است از ۱۳۲۹ق (۱۹۱۱م)، ۱۳۳۴ق (۱۹۱۶م) و ۱۳۵۵ق (۱۹۳۷م). فهرست مفصلی از این آثار را مرحوم معین به دست داده است (معین ۱۳۲۹: ۴۵-۴۸).

در مقدمه انگلیسی براون بر مجلد اول جهانگشای جوینی آمده است که امنای اوقاف گیب در جلسه ۱۹ ژانویه ۱۹۰۶ (مقارن با ۲۳ ذوالقعدة ۱۳۲۳ و ۲۹ دی ماه ۱۲۸۴)، یعنی یک سال و هفت ماه پس از خروج قزوینی از ایران، ابتدا تصمیم بر چاپ عکسی دستنویس جهانگشای کتابخانه پاریس را داشتند. اما به علت مخارج زیاد این چاپ، دو ماه بعد، یعنی در ماه مارس ۱۹۰۶ (محرم ۱۳۲۴ یا اسفند ۱۲۸۴) تصمیم می‌گیرند که به جای چاپ عکسی کتاب، تصحیح متن آن را به علامه قزوینی بسپارند. بنا بر این تردیدی نیست که علم و دقت و پشتکار قزوینی جوان موجبات اعجاب شرقشناسان اروپایی را فراهم آورده بوده است. وگرنه چطور ممکن است جوانی بیست و شش هفت ساله، به فاصله کمتر از دو سال پس از ورودش به اروپا، به قدری توجه و اطمینان امنای اوقاف گیب را که خود از بهترین شرقشناسان زمان خودشان بوده‌اند به خود جلب کند که تصحیح جهانگشا را در کف کفایت او قرار دهند؟ بنا بر این به نظر نگارنده، در این مورد نیز کسانی که ادعا می‌کنند که قزوینی روش تحقیق علمی را از فرنگیان یاد گرفت، به جزئیات امر، چنان‌که باید، توجه نفرموده‌اند.

در هر حال، پس از اینکه تصحیح جهانگشای جوینی به قزوینی سپرده می‌شود، ایشان به پاریس منتقل شده، تصحیح متن را در ماه می ۱۹۰۶ با استنساخ نسخه کتابخانه فرانسه آغاز می‌کند. در مقدمه کتاب که مورخ ۴ آگوست ۱۹۱۲ (مقارن با ۲۰ شعبان ۱۳۳۰ و ۱۳ مرداد ۱۲۹۱) است و به قلم براون نوشته شده، آمده است که اصرار قزوینی بر فراهم آوردن مقدمه جامعی شامل تمام اطلاعات موجود در منابع دست اول درباره کتاب و نویسنده آن بود که طبع تاریخ جهانگشای جوینی را به تعویق انداخت (نک: جوینی، جهانگشا، ج ۱، ص چهارده). به عبارت دیگر، قزوینی ایرانی دارای وسواس و دقتی بوده که کار چاپ کتاب را به تعویق می‌افکند، در حالی که اگر این کار منحصرأ در اختیار امنای اروپایی اوقاف گیب می‌بود این مجلد که تصحیح آن در اواخر سال ۱۹۰۶م به اتمام رسیده بود، در همان سال یا در سال ۱۹۰۷م منتشر می‌شد. اما می‌بینیم که تاریخ نهایی چاپ این جلد پنج یا شش سال پس از اختتام تصحیح آن، یعنی در سال ۱۹۱۲م صورت می‌پذیرد. پس این قزوینی نیست که می‌خواهد کار را به قول امروزیها— سمبل کند و آسان بگیرد، بلکه

عجله و «سمبل کاری» به هیأت امنای اوقاف گیب که بیشترشان از شرقشناسان بنام زمان هستند برمی‌گردد. بنابر آنچه گفته آمد، سالهای اولین اقامت قزوینی در اروپا را باید سالهایی دانست که فضای اروپایی او را کشف و از وجودش استفاده می‌کنند، نه چنان‌که معروف است سنواتی که او در محضر ایشان روش تحقیق و تصحیح فرا گرفت. لازم به تکرار است که آنچه درباره شرایط ورود قزوینی به انگلستان و فاصله کوتاه میان رسیدن او بدان سامان و ترجمه و انتشار رساله «مسعود سعد» می‌دانیم، این احتمال را که قزوینی در مورد تحقیق و دقت علمی چیزی از فرنگیها یاد گرفته باشد ملغی می‌کند. فرضیه معقول‌تر درست عکس این داستان است. یعنی ظواهر امر حکم می‌کند که تقریباً بلافاصله پس از ورود قزوینی به اروپا و آشنایی‌اش با براون، شرقشناس انگلیسی، و به تبع او دیگر فضای اروپایی که در رشته‌های ایرانشناسی و معارف اسلامی کار می‌کردند، چنان از احاطه قزوینی در این امور به شگفت می‌آیند، که هم کمر به ترجمه و نشر آثار او می‌بندند و هم از آن عالم بزرگوار درخواست می‌کنند که تألیف مقدمه یکی از متونی را که خودشان تصحیح می‌کرده‌اند بر عهده بگیرد. همچنین تصحیح بعضی از متون مهم ادبی فارسی را نیز در کف کفایت او قرار می‌دهند. پس علی‌رغم آنچه طوطی‌وار در نوشته‌های مربوط به مرحوم قزوینی تکرار می‌شود، اینکه فرنگیها چیزی در دقت علمی و روش تحقیقات ادبی به علامه قزوینی یاد داده باشند حقیقت ندارد. از این رو، نمی‌توان علم و دقت علمی قزوینی را به حساب اروپاییان گذاشت. آنچه او از مغرب کسب کرد توصیف دقیق دستنویس‌ها و نحوه عرضه مطالب به صورتی روشمند و مدرن بود، نه علم یا تکنیک تحقیق که در تمدن اسلامی بیش از هزار سال سابقه دارد و او آن را در خدمت اهم علمای مسلمان زمان خودش در ایران کسب کرده بود.

تأکید می‌کنم که در هیچ یک از شرح حالهایی که از قزوینی به قلم خودش در دست است، چیزی در باب آموختن شیوه تحقیق از غربیان وجود ندارد و با توجه به امانت علمی و عادت آن مرحوم به ابراز حق‌گزاری و شکران نسبت به کسانی که از محضرشان چیزی آموخته بوده، بعید، بل غیرممکن، است که قزوینی شیوه تحقیق را از غربیان آموخته باشد و خودش یک کلمه در این باب در ده مجلد یادداشتها و مقالات عدیده و شرح حالهای گوناگونی که از خود نوشته است، ذکری نکرده باشد.

علاوه بر این، قزوینی حتی با مرحوم ادوارد براون، در جزئیات کارهای علمی، اختلاف سلیقه داشت. عباس اقبال می‌نویسد که میان او و ادوارد براون در مورد انتشار نسخه‌های قدیمی فارسی و عربی همیشه اختلاف سلیقه موجود بود. براون معتقد بود که دستنویسهای ارزشمند و کمیاب را هرچه زودتر با هر کیفیتی که باشد باید چاپ کرد تا بلکه بتوان آنها را از نابودی نجات داد. اما قزوینی بر این عقیده بود که یا نباید به نشر این‌گونه دستنویسها پرداخت و یا اگر بدین کار اقدام می‌شود، نتیجه کار باید حتی المقدور کامل باشد (اقبال ۱۳۸۲: ۵۲۲-۵۲۳). بنابراین در مقایسه با براون اروپایی، قزوینی ایرانی، روشی را که امروزه در ایران «شیوه غربی» خوانده می‌شود قبول داشت و براون به روشی که ما آن را به شرقیان منتسب می‌کنیم متمایل بود.

قزوینی پی برده بود که بی‌نظمی در بیان مطلب هرچه از دوران کلاسیک تمدن اسلامی ایران دورتر می‌شویم از دیاد می‌یابد و به این خاطر به تصحیحات عده‌ای از قدما اعتماد داشت. به عبارت دیگر، برخی از متقدمینی که تصحیحاتشان از منتهای ادبی و تاریخی فارسی و عربی در زمان جوانی او به صورت چاپ سنگی موجود بوده، مورد احترام و ستایش او بوده‌اند؛ در حالی که هیچ کدام از ایشان از «شیوه تصحیح اروپایی» اطلاعی نداشتند و همان روشهای معمول در میان علمای مسلمان را در تصحیح متن به کار می‌زدند. مثلاً مثنوی علاءالدوله که از چاپهای قدیم این متن است، در نظر قزوینی شاهکار صحت و اتقان و زیبایی و نمونه دقت و ضبط به شمار می‌آید (یادداشتها، ص ۲۱۱، ۲۲۴۶). قضاوت عجولانه‌ای که در باب تصحیحات ایرانیان و به طور کلی مسلمین در آرای مصححین ما به چشم می‌خورد در نوشته‌های آن دانشمند دقیق وجود ندارد. او مخالف سهل‌انگاری و غلط‌نویسی است، مرتکب آن هرکه باشد گو باش. چنان‌که در جای‌جای نوشته‌های خود از سبک تصحیح متن اروپاییان و از خرابکاریهای برخی مستشرقین کم‌اطلاع شکایتها کرده است.

در مقدمه المعجم مطالبی موجود است که مستقیماً این ادعا را که قزوینی شیوه تصحیح خود را از فرنگیها (در این مورد ادوارد براون) کسب کرد نقض می‌کند. قزوینی می‌نویسد، هنگامی که چهار سال قبل، یعنی در سال ۱۹۰۵م، به اتفاق ادوارد براون آغاز به تصحیح کتاب کردند، با اینکه از وجود نسخه‌ای از کتاب در اسلامبول مطلع بوده‌اند، به سبب دشواری دستیابی به آن دستنویس، بدو کار تصحیح متن را بر

اساس نسخه واحد کتابخانه بریتانیا آغاز می‌کنند و تصحیح قسمت اول کتاب تقریباً به پایان می‌رسد. اما در این هنگام قزوینی در فهرست کتابخانه خدابخش که در کمبریج موجود بوده از وجود نسخه سومی از المعجم در کتابخانه خدابخش مطلع می‌شود و براون را از قضیه باخبر می‌کند. سپس براون به فرزند خدابخش نامه‌ای می‌نویسد و تقاضا می‌کند که عکس یا استنساخ «از دیباچه کتاب» را برایش بفرستند. صاحب نسخه، با همتی که امروزه نایاب است، نسخه اصل کتاب را برای مصححین ارسال می‌دارد تا در تحقیق خود از آن استفاده کنند.

توجه به چند نکته در این مورد مهم است: اول اینکه علی‌رغم وجود فهرست کتابخانه خدابخش در کمبریج، براون که در این تصحیح دست داشته، به علت همان سهل‌انگاریهای ذاتی خودش، تلاشی در یافتن نسخ گوناگون کتابی که در دست تصحیح داشته نکرده بوده و از وجود نسخه خدابخش بی‌خبر بوده تا علامه او را از وجود آن مطلع می‌سازد. نکته دومی که از این قضیه دستگیر می‌شود و به روشمندی کار مربوط است این است که ظاهراً این براون فرنگی بوده که نزد علامه ایرانی مبادی فن مقابله و تصحیح را می‌آموخته و نه برعکس؛ زیرا اگر براون در این کار تبحری داشت لابد پیشاپیش به فهرستی که در کتابخانه دانشگاهشان موجود بود مراجعه و نسخه دیگر کتاب را خودش پیدا کرده بود (المعجم، ص یو-یز). از این گذشته، در مقدمه المعجم آمده است که در مورد نام کتاب براون با رای قزوینی مخالف بوده است. رشته سخن را به دست علامه می‌دهیم تا چیزی از قلم نیفتند:

اما ضبط کلمه «المعجم» در نام این کتاب قدری محل شک و تردید واقع شده است. جناب پرفسور ادوارد برون مد ظله و قبل از ایشان فاضل مأسوف علیه ریو، این کلمه را الْمُعْجَم به تشدید جیم به صیغه اسم مفعول از باب تفعیل می‌خوانند و می‌گویند به مناسبت اینکه مصنف این کتاب را از اصل زبان عربی به پارسی ترجمه نموده از این رو آن را الْمُعْجَم نام نهاده یعنی «به زبان عجمی در آورده» ولی اشکال در این است که اولاً تعجیم از باب تفعیل به این معنی ضد تعریب در لغت نیامده است، ثانیاً این وجه تسمیه در کتاب دیگر مصنف العرب فی معاییر اشعار العرب (اگر آن را نیز به تشدید از باب تفعیل خوانیم) درست در نمی‌آید، زیرا که آن کتاب اصلاً به زبان عربی نوشته شده بوده نه آنکه آن را به زبان

عربی تحویل و ترجمه کرده باشند چنان که معنی تعریب اقتضا می‌کند و اگر آن را المَعْرَب به تخفیف خوانیم دلیلی ندارد که این را المَعْجَم به تخفیف نخوانیم چه مقتضای معادله بین این دو تسمیه آن است که هر دو کلمه به یک طریق تلفظ شود و استشکال فاضل ریو که مَعْجَم به تخفیف به معنی مرتب به حروف تهجی است و این کتاب نه چنان است مرفوع است به آنکه کلمه مَعْجَم به این معنی نیز اصلاً نیامده است و فقط ترکیب اضافی «حروف المَعْجَم» به شرحی که در کتب لغت مذکور است به معنی حروف تهجی استعمال می‌شود و لایغر نه آنکه اَعْجَم یَعْجَم از باب افعال به معنی مرتب گردانید به حروف تهجی باشد، و دیگر آنکه بسیاری از کتب است که نام آنها مَعْجَم به تخفیف است با آنکه مرتب به حروف تهجی نیست از جمله تاریخ معروف موسوم به کتاب المَعْجَم فی آثار ملوک العجم لفضل الله الحسینی القزوینی، و به عقیده این ضعیف صواب آن است که هر دو کلمه یعنی المعجم و المعرب در تسمیه دو کتاب مذکور به تخفیف است از باب افعال (المعجم، ص یج - ید).

بنابراین هنگام تصحیح کتاب، که گفتیم چهار سال پیش از تاریخ چاپ آن است، یعنی در حدود اوایل سال ۱۹۰۵م (در ذوالقعدة ۱۳۲۲) که تقریباً مقارن با ششمین ماه ورود علامه به انگلستان است، براون به تبعیت از شارل ریو، در مورد عنوان این کتاب با قزوینی اختلاف داشته و آن را المَعْجَم می‌خوانده است. اما ظاهراً به هنگام نوشتن مقدمه انگلیسی کتاب در سال ۱۹۰۹، براون از رأی خود بازگشته بوده و عقیده قزوینی را در باب نام المعجم (به تخفیف جیم) پذیرفته بوده است.^۱ از این گذشته عنوان این کتاب در جلد سوم تاریخ ادبیات، که در سال ۱۹۲۰ منتشر شد، al-Mu'jam یعنی دقیقاً به صورتی که علامه قزوینی درست می‌دانسته آوانویسی شده است (براون ۱۹۵۶: ۱۶/۳). چون هم تاریخ مقدمه المعجم (۱۹۰۹م) و هم تاریخ انتشار جلد سوم تاریخ ادبیات براون مؤخر بر تاریخ تصحیح المعجم در سال ۱۹۰۵ است، باید قبول کرد که میان ۱۹۰۵ الی ۱۹۲۰م اختلافی که بین براون و علامه قزوینی در باب نام کتاب وجود داشته، مطابق نظر علامه رفع شده بوده و براون در

۱. نگاه کنید به مقدمه انگلیسی براون بر این کتاب، ص هجده.

این مدت رأی قزوینی را پذیرفته بوده است.^۱ مجلد دوم *لباب الالباب* را براون شخصاً تصحیح و در سال ۱۹۰۳م (۱۳۲۱ق)، یک سال پیش از سفر علامه به اروپا، منتشر کرده بود. اما مجلد اول *لباب*، به قول خود قزوینی تصحیح اوست و با اینکه در صفحه عنوان انگلیسی کتاب نام براون مقدم بر نام قزوینی آمده است، براون به جز نوشتن مقدمه انگلیسی و کمک به علامه در تصحیح متن، کاری با آن نداشته و اثر علم و تکنیک تصحیح علامه قزوینی در سرتاسر این مجلد که در سال ۱۹۰۶م (۱۳۲۴ق) منتشر شد، کاملاً مشهود است. در مقدمه این جلد، ادوارد براون صریحاً مزیت آن را بر مجلد اول متذکر شده و می‌گوید علت این برتری این است که جلد دوم (یعنی مجلد اول کتاب که پس از جلد دوم آن چاپ شد) با دقت از نظر میرزا محمدخان قزوینی گذشته است (*لباب الالباب*، ترجمه فارسی مقدمه براون بر جلد اول، ص ۱۵، ۱۹؛ مقدمه متن انگلیسی، ص ۶، ۹-۱۰). ادوارد براون در باب تعلیقات قزوینی بر این مجلد می‌نویسد که در نظر هر محقق باصلاحیتی این تعلیقات به مثابه گنجینه گرانبهایی از اطلاعات و حاکی از هوش و ذکاوت انتقادی قزوینی است (همان، ص ۱۸). در تصحیح *لباب* هم مانند تصحیح *المعجم*، قزوینی با دقت و پشتکار، و براون با آسانگیری و سهل‌انگاری کار می‌کرده‌اند. شاهد این مدعا همین بس که در حین تصحیح، علامه قزوینی نسخه‌ای از *بزم‌آرای سید علی‌بن محمود الحسینی* را تحت شماره OR. 3389 در کتابخانه

۱. آنچه در این باب بسیار جالب نظر است این است که در صفحه عنوان کتاب، کلمه *المعجم* (بدون تشدید)، اما در صفحه اول متن کتاب، با تشدید *جیم*، یعنی *المعجم* آمده است. اگر این تفاوت معلول حروفچینی نابسامان نباشد، حاکی از این است که براون تا زمان چاپ کتاب در سال ۱۹۰۹ در باب صورت صحیح عنوان آن مردد بوده و شاید قزوینی به ملاحظه تردید او، این کلمه را در صفحه اول متن مشدد نقل کرده بوده است. البته امکان دیگر این است که چون نسخه اساس از ابتدا به اندازه دوازده صفحه چاپی افتادگی دارد و این افتادگی از نسخ کتابخانه ایاصوفیه و خدابخش به متن افزوده شده، این کلمه در هر دو نسخه فرعی مشدد نوشته شده بوده و به این ملاحظه، مطابق سنت غربی تصحیح آن دوران، صورت مشدد در متن انتقادی وارد شده است. البته به نظر من این فقره بعید است و فقط برای احتیاط ذکر می‌شود، زیرا به تصویری از این دو نسخه دسترسی ندارم. اما در طبع مرحوم مدرس هم کلمه *المعجم* در عنوان کتاب نسخه‌بدلی به تشدید *جیم* ندارد، چنان‌که در نسخه کتابخانه سنای سابق هم که از معتبرترین دستنویسهای کتاب است، کلمه *المعجم* به تخفیف *جیم* کتابت شده است.

بریتانیا پیدا می‌کند و متوجه می‌شود که این کتاب استنساخی از *لباب الالباب* بیش نیست، به جز اینکه مؤلف منتحل در مواردی متن *لباب* را خلاصه‌تر نوشته است (مقدمه قزوینی بر جلد دوم *لباب*، ص ۵۸). پس در مورد این کتاب هم، مانند *المعجم*، این قزوینی بوده که به شیوه یک مصحح دقیق پیوسته دنبال یافتن نسخه‌ها یا منابع دیگری که بتوانند به تصحیح متن کمک کنند بوده، و نه براون. مستشرق انگلیسی اذعان دارد که یافتن این منبع در ژانویه ۱۹۰۵ (مقارن با ذوالقعدة ۱۳۲۲ یعنی هفت ماه پس از خروج قزوینی از ایران) و مقابله متن آن با متن *لباب* همه کار قزوینی بوده است و لاغیر (براون، مقدمه انگلیسی *لباب*، ج ۲، ص ۶).^۱ در مقدمه انگلیسی مجلد دوم تقریباً پاراگرافی نیست که با عبارتی از قول قزوینی شروع نشود، یا گزارش براون از حاصل تحقیقات او نباشد. نص این مقدمه نشان می‌دهد که علی‌رغم تقدم نام براون بر نام قزوینی در صفحه عنوان کتاب، بدون کوچک‌ترین تردیدی، قزوینی مصحح اصلی متن بوده، است.

عجاب براون از شیوه تحقیق و تصحیح قزوینی به صراحت کامل در مقدمه کتاب آمده است. در این مقدمه، پس از ذکر خلاصه آرای قزوینی، براون می‌نویسد:

و اما تعلیقات میرزا محمد خان قزوینی نیازی به وصف من ندارد و خود کاملاً گویا بوده، به خاطر اطلاعاتی که در آنها مندرج است، گنجینه‌ای گرانبها و مشحون از نتایج مطالعات طولانی در نسخه‌های خطی و کتب گوناگون به شمار می‌رود و مایه امتنان همه محققان باصلاحیت است. [این تعلیقات] حاکی از دقت و ذکاوت انتقادی مؤلف است که در سراسر آنها متجلی است. از تمام این جهات، یعنی صحت متن، [دقت] مقدمه، و [غنای] تعلیقات، مجلد حاضر در سایه دانش ژرف و سعی و کوشش خستگی‌ناپذیر میرزا محمد خان، به عقیده من از نظر برتری و مزیت با نیمه قبلی قابل قیاس نیست.^۲

۱. به گزارش براون هشتاد صفحه از متن برای حروفچینی ارسال شده بوده که قزوینی متوجه ارزش بزم‌آرا برای تصحیح *لباب* می‌شود.

2. Of his notes I need say little: they speak for themselves, and will be appreciated by every competent student alike for the wealth of material which they embody, the wide reading of rare manuscripts and books which they display, and the critical acumen, which they manifest throughout. In all these respects, to wit, the

احترام ادوارد براون نسبت به شم انتقادی و دقت تصحیح قزوینی هم از مقدمه او بر *مرزبان نامه* تصحیح آن مرحوم پیداست و هم در تاریخ ادبیاتی که نوشته و در آن *مرزبان نامه* قزوینی را تصحیحی نیک و انتقادی نامیده است (براون ۱۹۵۶: ۳/ ۳۵۶ یادداشت ۱). مقدمه انگلیسی براون بر *مرزبان نامه*، به استثنای پاراگرافهای اول و آخر آن، چیزی جز خلاصه دقیقی از مقدمه مفصل فارسی علامه بر این کتاب نیست و من ترجمه فارسی این دو پاراگراف را که به نظر براون در باب دقت و شیوه کار انتقادی علامه مربوط می شود به دست می دهم.

آنچه باید در مورد این مجموعه داستانهای فارسی که اکنون برای اولین بار به چاپ می رسد گفته شود، در مقدمه عالمانه ای که به قلم دوست دانشمند میرزا محمد قزوینی بدان منضم است، و طبع انتقادی کتاب مرهون پشتکار و دانش اوست گفته شده است. ... برای استفاده خواننده اروپایی، من فقط مفاد مقدمه مصحح دانشمند کتاب را که نتیجه تحقیقات اوست، در اینجا به انگلیسی تکرار می کنم (مقدمه انگلیسی براون، ص یازده).

همه دستداران ادب فارسی و دانشجویان فولکلور به خاطر اینکه متن این کتاب را که تاکنون چاپ نشده و از دسترس خارج بود، با دقت و شیوه انتقادی تصحیح کرده و در دسترس ایشان گذاشته است، [همیشه] مدیون میرزا محمد خواهند بود (همان، ص شانزده).

اما سندی که اعجاب براون را نسبت به شیوه تحقیقی و دقت عمل قزوینی بهتر از هر مدرک دیگری نشان می دهد، ترجمه انگلیسی اوست از *چهارمقاله* نظامی عروضی. می دانیم که براون پنج سال پیش از هجرت علامه به اروپا، *چهارمقاله* را به انگلیسی ترجمه و در شماره های ژوئیه و اکتبر *مجله سلطنتی جامعه آسیایی* در سال ۱۸۹۹ به چاپ رسانده بود (براون ۱۸۹۹ الف؛ همو ۱۸۹۹ ب). پانزده سال بعد براون این ترجمه را با تجدید نظر کامل جزو انتشارات بنیاد گیب مجدداً منتشر کرد (همو ۱۹۲۱). در

accuracy of the text, the introductory matter, and the critical notes, this volume, thanks to the profound learning and indefatigable industry of Mirza Muhammad, is I feel convinced, immeasurably superior to the other (Browne, English preface to *Lubāb al-Albāb*, pp. 9-10).

پیشگفتار کتاب، براون می‌نویسد: یکی از عللی که او را به چاپ مجدد ترجمه چهارمقاله با تجدید نظر مجبور کرد ترجمه قبلی اغلاط و عیوب بسیاری داشت که اکنون با کمک دانش و فراست انتقادی قزوینی که متن چهارمقاله را پیراسته است، قابل تصحیح‌اند. سپس به تصحیح تحسین برانگیز قزوینی و تعلیقات مفصل او که اشاره می‌کند و می‌گوید که قزوینی ترجمه قبلی را خوانده و نظرات بسیار مفید انتقادی و یادداشتهای فراوانی درباره آن به براون داده است که براون همه آنها را در ترجمه جدید مورد استفاده قرار داده است (همان: نه).

دنيسن راس نیز در مقدمه مجلد سوم تاریخ جهانگشا از قزوینی با عبارت درخشان‌ترین دانشمند ایرانی یاد می‌کند و می‌نویسد که مقدمه او یک سرمشق دائمی برای مصححین آینده کتب تاریخی به شمار می‌آید، و پس از اظهار تأسف از فوت براون، می‌افزاید: «و اما در باب میرزا محمد قزوینی، جهان علم باید شکرگزار باشد که این دانشمند در امان باقی ماند، تا کاری را که احتمالاً هیچ دانشمند دیگری توان انجامش را با چنین کمال و دانش و رای درست نمی‌داشت، به انجام رسانید» (مقدمه انگلیسی دنيسن راس بر تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص یازده).^۱

با توجه بدانچه گفتیم، معلوم نیست کسانی که قزوینی را متأثر از «شیوه تحقیق فرنگی» تصور می‌کنند، یا مانند مرحوم تقی‌زاده تصور می‌کنند که براون قزوینی را «هدایت کرد و در واقع او را به راه تحقیق انتقادی به طریقه مغربی سوق داد» (تقی‌زاده ۱۳۲۹: ۷۳) یا به قول مینوی می‌گویند که قزوینی از محضر شرقشناسان «استفاده و استفاده کرد» (مینوی ۱۳۸۵: هجده) ادعای خود را بر اساس کدام دلیل و به استناد کدام مدرک مطرح می‌فرمایند.

لازم به تکرار است که سخن من این نیست که قزوینی علی‌رغم ۳۵ سال زندگی در اروپا و محصور بودن با برخی از اعلم علمای آن اقلیم و دسترسی به منابع علمی و کتابخانه‌های غنی آن سامان از فرهنگ تحقیقی غرب هیچ طرفه‌ای نبست. در

1. [It] may be recommended as a standard and permanent guide for all future editors of Persian historical texts. ... With regard to M. M. Qazwini, the learned world may be thankful that this scholar has been spared to complete a task which probably no other scholar could have performed with such perfection of knowledge and good judgement (Denison Ross in vol. 4, p. xi).

تأثیرپذیری او از این فرهنگ حرفی نیست، مخصوصاً از این رو که دوران زندگی او در مغرب‌زمین مقارن با دوران پر جنب و جوشی در نظریه‌های علمی و تحقیقی بود. در فن تصحیح نظریه‌پردازانی چون ژوزف بدیه^۱ در فرانسه، آلبرت کلارک^۲ در آکسفورد، و آلفرد هاوسمن^۳ در کمبریج، همه از معاصرین قزوینی و در همان ایام زندگی او در فرنگ در اوج فعالیت بودند^۴ و اساس نظریات تصحیح متن در اروپا در تحول عظیمی به سر می‌برد. طبعاً مرحوم قزوینی از این تحولات بی‌خبر نبود. اما برخلاف ما ابنای قرن بیستم و بیست و یکم — که تقلید کورکورانه و بی‌پروا از مظاهر تمدن غربی را از محاسن می‌دانیم — آن مرحوم در تقلید از راه و روش محققین فرنگ، به خصوص مستشرقین آنها، بسیار محتاط بود. این نکته در سوگنامه‌ای که برای دوستش براون نوشته است به‌خوبی هویداست، و چون نقل قولهایی که از این تألیف قزوینی در مقالات دیده‌ام، زمینه‌ی مطلب را درست به دست خواننده نمی‌دهد، بخش مفصلی از آن را اینجا نقل می‌کنم:

آن مرحوم [یعنی ادوارد براون] ذوق مخصوصی به التقاط قصص و حکایات جذاب شیرین و طبیعت مستعدی برای این کار داشت. ... حکایت می‌کرد که وقتی با یکی از علمای جامع ازهر که ادیب و نحوی و لغوی معروف بود (و اسم او را من باز فراموش کرده‌ام) صحبت می‌کرد. در ضمن از کلمه «زندیق» حرف به میان آمد که در کتب لغت اشتقاقات بی‌اساس برای آن ذکر می‌کنند مثل اینکه می‌گویند معرب «زن‌دین» است یعنی صاحب دین زنانه و می‌گفت من به آن شخص عالم گفتم که بر حسب تحقیقات پرفسور بوان کلمه زندیق اصلاً آرامی است و اصل آن «صدیق» است (به تشدید دال) ... و کلمه صدیق ظاهراً در زبان فارسی که آمده است زندیق شده است به قلب دال اول به نون، و نظیر این عمل در فارسی کلمه شنید (قدیمی شنبه) است و شنید مفرس «شبت» عبری است به تشدید باء مفتوحه که همان سبت عربی باشد، و کلمه زندیق که ظاهراً از راه فارسی داخل عربی شده است نه

1. Joseph Bédier (1864-1938).

2. Albert C. Clark (1859-1937).

3. Alfred E. Housman (1859-1936).

4. See: Metzger 1968: 145-162; id. 1963: 142-154; Clark 1969 (originally published in 1918).

مستقیماً از اصل آرامی آن، ابتدا در عرف عربها بر عموم مانویه ... اطلاق می‌شده است، ولی بعدها متدرجاً به معنی مطلق ملحد و بی‌دین که مفهوم فعلی آن است استعمال شده است. مرحوم براون می‌گفت وقتی که من از تقریر این مطلب فارغ شدم دیدم آن مرد عالم بنا کرد قاه قاه به صدای بلند خندیدن و رو به حضار مجلس کرده گفت ببینید عجب مزخرفاتی فرنگیها از خود اختراع کرده‌اند! می‌گویند زندق از صدیق می‌آید!! حضار نیز بنا کردند بخندیدن و من از این صحبت پشیمان و خجل شدم تا صحبت‌های دیگر به میان آمد و در این مطلب بسته شد.

راقم سطور گوید این مثال خوبی است از تباین بین مسلک مستشرقین فرنگ و علمای مسلمین. مستشرقین فرنگ به واسطه اطلاع بر السنه مختلفه که اساس تعلیم و تعلم و نتیجه اوضاع مدارس آنهاست، مهارت فوق‌العاده و ید بسیار طولایی در تحقیق اصول لغات و مقایسه کلمات السنه مجاوره با یکدیگر و توجیه اشتقاقات حقیقی آنها و کشف قناع از اسامی مصحفه تاریخی یا جغرافیایی که هزارسال است در کتب ما همانطور مغلوط و محرف و ممسوخ نوشته شده و می‌شود و هیچ‌کس تا کنون به واسطه نداستن السنه اصلی آن کلمات به تصحیح آنها قادر نبوده است دارند، و این فقره یکی از هنرهای مخصوصه آنهاست (مابین صدها هنرهای دیگر) که شرقیین عجله به گرد آنها در این باب نمی‌توانند برسند.

و برعکس، علمای مسلمین به واسطه عدم اعتناء به هیچ زبانی دیگر جز زبان عربی که برای آنها اشرف اللغات و اساس دین و علم و ادب و همه چیز آنها [ست]، بالطبع از این‌گونه مزایا محروم‌اند، و صنعت اشتقاق و رد کلمات به اصول آن و بیان سیر تاریخی و نحو ذلک پیش ایشان بسیار ضعیف است، و اشتقاقاتی که علمای لغت ذکر می‌کنند، به خصوص در مورد کلمات خارجی، اغلب مضحک است و غالباً کلمات خارجه را با اینکه خود تصریح می‌کنند که خارجی است و معرب است، معذک باز توجیه اشتقاقات آنها را از ریشه کلمات عربی می‌نمایند مثل اینکه می‌گویند اسطرلاب مأخوذ از «سطره‌لاب» است یعنی لاپ او را نوشت (لاب اسم مخترع این آلت بوده است به زعم ایشان)، و الفیوم شهر معروف مصر مرکب است از «الف یوم» زیرا که فرعون بنای آن شهر را در هزار روز به اتمام رسانید، و طلسم مقلوب «مسلط» عربی است ... و هزارها امثال اینها که در

کتب لغت و معاجم پر است.

ولی از آن طرف، همین علمای مسلمین به واسطه تخصص و کثرت تعمق در زبان خودشان یعنی عربی، و صرف تمام عمر در یک زبان تنها، و نهایت مهارت و حذاقتشان در نحو و صرف و لغت آن زبان، از اشتباهات مضحک خطاهای فاحش بسیاری از مستشرقین که تقریباً هیچ کتابی از کتب شرقی که ایشان چاپ کرده اند از آنها خالی نیست مصون‌اند، و کتب مهمه‌ای که در بولاق به اهتمام علمای متبحر مصر چاپ شده است، به خصوص کتب لغت و ادب و شعر و نحو ذلک مثل *لسان العرب* و *تاج العروس* و *مخصص ابن سبیده* و *اغانی* و *تفسیر طبری* و امثال ذلک از شاهکارهای صحت و ضبط و اتقان عمل است و گمان نمی‌کنم هرگز هیچ مستشرق اروپایی، ولو هر قدر عالم و فاضل باشد بتواند از عهده چنین کارهای خطیر و تصحیح این نوع کتب مهمه اسلامی برآید، چنان‌که می‌بینیم که بسیاری از کتب عربی و فارسی و ترکی که در اروپا چاپ شده است، متن آنها از حیث صحت و مطابقت با قواعد نحو و صرف و لغت، بسیار خراب و مملو از اغلاط فاحشه است و اشعار آنها اغلب سر و دست شکسته و ناموزون است.

و نکته قصور مستشرقین غالباً در اتقان السنه شرقی و ضعف نمایان ایشان در این فقره نسبت به علمای مسلمین نیز معلوم است زیرا پرواضح است کسی که اوقات خود را مابین تحصیل چندین زبان و چندین فن مختلف توزیع می‌کند چگونه می‌تواند با کسی که تمام عمر خود را منحصرأً به تحصیل یک زبان و یک فن تنها وقف کرده است برابری نماید؟ بدیهی است که مهارت و تعمق و احاطه دومی به جمیع فروع و شعب مسائل آن فن با آن زبان به مراتب از اولی بیشتر خواهد بود، گرچه تنوع معلومات اولی و وسعت اطلاعاتش از دومی افزون‌تر است. غرض این است که مابین این دو طریقه شرقی و غربی در تحصیل السنه هیچ کدام را نمی‌توان گفت خوب مطلق یا بد مطلق است و در هر کدام معایبی و محاسنی است که در دیگری نیست (قزوینی، بیست مقاله، ج ۲، ص ۳۱۴-۳۲۱). با حذف برخی مطالب. [تأکید همه جا از نگارنده است].

چنان‌که از قول خود علامه دستگیر می‌شود، او به کیفیت آن متون اسلامی که در مغرب‌زمین تصحیح شده بوده‌اند هیچ اعتمادی نداشته است. اعتماد او به تحقیقات

جنبی و توضیحاتی بوده که مستشرقین با توجه به مبانی زبانشناسی تطبیقی و تحقیقات صحیح تاریخی در باب محتوای این کتابها عرضه می‌داشته‌اند. آنچه قزوینی از غریبان آموخت، و این آموزش چنان‌که دیدیم پیش از هجرتش از وطن در محضر مرحوم ذکاءالملک اول آغاز شده بود، این بود که در توضیح مطالب از بیان اقوال افسانه مانند و خودساخته قدما بپرهیزد و متن را مطابق با تحقیقات علمی و منطقی شرح کند. البته این قضیه به علم تصحیح متن به معنی اخص کلمه مربوط نمی‌شود، بلکه به تعلیقات متن مصحح ارتباط دارد. بس نمی‌توان گفت که قزوینی فن تصحیح را از مستشرقین آموخت زیرا اینان احاطه‌ای بر السنه فارسی و ترکی و عربی نداشتند که بتوانند متن تصحیح کنند، و علامه قزوینی خود از این مطلب به خوبی آگاه بود.

قزوینی می‌دانست که ترجیح اروپاییان این است که هرگاه نسخه مطلوبی از یک متن فراچنگ آید، آن را تا حد مقدور با حفظ رسم‌الخط قدیم بدون هیچ تغییری چاپ می‌کنند (مقدمه مرزبان نامه، ص یح) و می‌نویسد که اوقاف گیب به نصیحت نولدکه قصد چاپ نسخه مورخ ۷۶۰ کلیات سعدی را که متعلق به کتابخانه پاریس است، به این صورت که از روی عکس نسخه حروفچینی کنند داشته است، اما به سبب جنگ این برنامه به هم می‌خورد (نامه‌ها، ص ۶۳). حتی خودش نیز در تصحیح مرزبان‌نامه از همین روش پیروی کرده است و حد‌المقدور رسم‌الخط نسخه اساس (به شماره Or. 6476) را حفظ کرده است. اما حفظ رسم‌الخط قدیم دیگر است و باقی گذاشتن اغلاط نسخه دیگر. قزوینی به رسم معهود فرنگیها در پیروی چشم و گوش بسته از نسخه اساس، که متأسفانه بعداً در ایران نیز به بهانه «امانت در نقل» و «احتیاط وسواس‌گونه» و این قبیل فرمایشاتی که از حیطة محدود فهم این فقیر خارج است، باب شد، اعتراض داشت. به عبارت دیگر، او شیوه تصحیح فرنگیها را نمی‌پسندید و مانند اسلاف خودش از هزارسال پیش تا کنون، بر متن حکومت می‌کرد و نوکر متن نبود. به همین خاطر، در نامه مورخ ۲۹ ماه مه ۱۹۳۹ (خرداد ۱۳۱۸) که درباره تحفة الملوک مصحح تقی‌زاده خطاب به او نوشته است، از شیوه تصحیح مرحوم تقی‌زاده انتقاد کرده که چرا اغلاط واضح متن را به بهانه احتیاط در متن نگاه داشته و از اصل نسخه اساس به صورتی خودکار و به قول قزوینی

«ماشینال» پیروی کرده است. در این نامه به تقی‌زاده هشدار داده که هر کار که از حد اعتدال گذشت به خرابی می‌کشد و من باب مثال نقدی از تصحیحات شرقشناس نامدار فرانسوی، کلمان هوار عرضه کرده و در آن نوشته که هوار در تصحیحی که از رسائل حروفیان برای چاپ در انتشارات اوقاف گیب به عمل آورده است، هر جا که به علت سهو ناسخ حتی آیه قرآن به غلط کتابت شده، همان صورت غلط فاحش را به متن برده و در حاشیه ذکر کرده که متن قرآن در این مورد چنین و چنان است. سپس کار هوار را به شدت مورد انتقاد قرار داده و نوشته که قرآن یک متن بیشتر ندارد و هرگاه کاتبی به خطا آیه قرآن را اشتباه بنویسد مصحح مجوزی ندارد که خطای او را در متن حفظ کند. به نظر قزوینی پیروی کورکورانه تقی‌زاده از شیوه مصححین غربی در متابعت از نسخه اساس که به علت آن غلطهای واضح و بدیهی وارد متن می‌شوند، کاری نادرست است (نامه‌ها، ص ۳۰۹-۳۱۲).

و اما اگر قزوینی فن تصحیح و مقابله را از غربیان نیاموخت، پس آنچه او از غرب به دست آورد چه بود؟ به نظر نگارنده قزوینی وصف روشمند و دقیق نسخه‌های مورد استفاده و ذکر موارد اختلاف نسخ در زیرنویسهای صفحه یا در ملحقات کتاب را از غرب وارد چاپهای انتقادی فارسی کرد. اگر آنچه گفتیم قابل قبول باشد، به نظر نگارنده در تأثیرپذیری قزوینی از شیوه تحقیق فرنگی سوء تفاهمی بنیادین رخ داده است. او شیوه تحقیق را از فرنگیها نیاموخت؛ زیرا این شیوه تدقیق و تحقیق در مشرق سابقه‌ای طولانی داشت و علمای متقدم مانند طبری و بیرونی و زمخشری و جاحظ و غیرهم بر همان طریق بودند. مرحوم قزوینی در واقع شیوه اینان را در ایران احیا کرد، اما نحوه عرضه نتیجه تحقیقات، یعنی جدا کردن متن از حواشی به صورت امروزی آن، همچنین نحوه روشمند معرفی نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح و معین کردن نشانه هرکدام، یعنی جنبه‌های کاملاً صوری قضیه را از آنچه در اروپا شایع بود گرفت. این تغییرات، با رسیدن کتابهای او به ایران مورد توجه دیگر مصححین واقع گردید، و آنها هم از شیوه او پیروی کردند تا کم‌کم این نوع تصحیح در میان صاحب‌نظران ایرانی مقبول واقع شد.

کتابنامه

- افشار، ایرج، ۱۳۳۷، «یادبود پایان دهمین سال مرگ محمد قزوینی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۶، ش ۲، دی، ص ۴۹-۵۹.
- افشار، ایرج، ۱۳۵۱، نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، تهران.
- افشار، ایرج، ۱۳۵۸، «نامه مهم خواندنی از محمد قزوینی»، آینده، س ۵، ش ۴-۶، ص ۲۹۱-۳۰۱.
- افشار، ایرج، ۱۳۶۰، «دو نامه از قزوینی»، آینده، س ۷، ص ۸۳۶-۸۶۹.
- افشار یزدی، محمود، ۱۳۳۸، «به عقیده علامه بزرگ قزوینی زوال زبان فارسی یعنی زوال ملت ایران»، آینده، س ۴، ش ۳-۴، ص ۲۶۸-۲۷۷.
- اقبال، عباس، ۱۳۲۹، «وفیات معاصرین: علامه مرحوم محمد قزوینی (۱۲۹۴-۱۳۶۸ هجری قمری)»، نامه فرهنگستان (قدیم)، خرداد، ص ۲۶-۳۷ (به نقل از: مجله یادگار، خرداد ۱۳۲۸).
- اقبال، عباس، ۱۳۸۲، مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، ج ۴، گردآوری و تدوین سید محمد دبیرسیاقی، تهران.
- پورداد، ابراهیم، ۱۳۴۳، «یادداشتهای قزوینی»، ناهیتا: پنجاه گفتار پورداد، به کوشش مرتضی گرجی، تهران، امیرکبیر، ص ۳۲۳-۳۲۸.
- پورداد، ابراهیم، ۱۹۲۸، پوراندخت نامه: دیوان پورداد به انضمام ترجمه انگلیسی دینشاه جی‌جی باهای ایرانی، بمبئی، انجمن زرتشتیان ایرانی.
- تقی‌زاده، سید حسن، ۱۳۲۹، «خطابه جناب آقای تقی‌زاده [در مجلس یادبود مرحوم قزوینی]»، نامه فرهنگستان (قدیم)، خرداد، ص ۷۲-۸۲.

- تقی‌زاده، سید حسن، ۱۳۹۰، «دونامه از تقی‌زاده»، مسائل پاریسیه، ج ۳، به کوشش ایرج افشار و علی محمد هنر، تهران، ص ۲۰۸-۲۱۰.
- تقی‌زاده، سید حسن، ۱۹۹۰، زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، [چاپ افسست از چاپ اول کتاب توسط انتشارات علمی در تهران]، لس آنجلس.
- جوینی، عطا ملک، تاریخ جهانگشای، به تصحیح محمد قزوینی، ۳ مجلد، لایدن [مجلدات ۲ و ۳ به ترتیب در سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۳۷ منتشر گردید] ۱۹۱۱م.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، «در آستانه پنجاهمین سال خاموشی قزوینی»، بخارا، ش ۶، خرداد، ص ۹-۱۳.
- سروشیار، جمشید، ۱۳۶۵، «نامه‌ای از علامه محمد قزوینی به محتشم السلطنه اسفندیاری»، آینه، س ۱۲، ش ۱۱-۱۲، ص ۷۶۲-۷۶۷.
- سیاسی، علی‌اکبر، ۱۳۲۹، «خطابه در مجلس یادبود قزوینی»، نامه فرهنگستان (قدیم)، خرداد، ص ۶۸-۷۱.
- شمس قیس رازی، کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی، بیروت، ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م.
- «علامه قزوینی و تصحیح متون»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۲۲، مرداد ۱۳۷۸، ص ۳-۱۱.
- غنی، قاسم، ۱۳۳۰، «در احوال و اخلاق مرحوم قزوینی»، یغما، ش ۳۵، فروردین، ص ۳۴-۴۳.
- غنی، قاسم، ۱۳۵۹/۱۹۸۰، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، ج ۱۲، به کوشش سیروس غنی، لندن.
- غنی، قاسم، ۱۳۶۰، «میرزا محمد خان قزوینی در یادداشت‌های غنی»، آینه، س ۷، ص ۸۴۸-۸۵۹ (به نقل از: یادداشت‌های غنی، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۷۲).
- غنی، قاسم، ۱۳۷۹، «برگزیده‌ها: مرحوم محمد قزوینی در جلسات ادبی»، ایران‌شناسی، ش ۴۵، بهار، ص ۱۶۳-۱۷۴.
- فروغی، محمدعلی، ۱۳۸۸، یادداشت‌های روزانه، به کوشش ایرج افشار، تهران.

- قزوینی، محمد، ۱۳۰۵، «آذری یا زبان باستان آذربایگان»، *ایرانشهر*، ش ۱۰، دی، ص ۵۸۶-۵۹۴ (تجدید چاپ در: *بیست مقاله قزوینی*، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۸۶).
- قزوینی، محمد، ۱۳۳۵، «محمد قزوینی - عباس اقبال»، *یغما*، ش ۹۳، فروردین، ص ۴-۹.
- قزوینی، محمد، ۱۳۶۳، «شرح زندگانی قزوینی»، *دوره کامل بیست مقاله قزوینی*، دو مجلد در یک جلد (جلد اول با مقدمه پورداد و جلد دوم با مقدمه عباس اقبال)، تهران، دنیای کتاب.
- قزوینی، محمد، ۱۳۶۳، *مقالات علامه قزوینی*، ج ۴، گردآورنده: عبدالکریم جریزه‌دار، تهران.
- قزوینی، محمد، ۱۳۶۳، *یادداشت‌های قزوینی*، ۱۰ جلد در ۵ مجلد، به کوشش ایرج افشار، تهران.
- معین، محمد، ۱۳۲۹، «علامه معاصر آقای محمد قزوینی»، *نامه فرهنگستان* (قدیم)، خرداد، ص ۳۸-۶۴.
- منتظمی، علی، ۱۳۸۴، «محمد بن عبدالوهاب قزوینی آغازگر شیوه نوین در تصحیح متون»، *کیهان فرهنگی*، ش ۲۲۷-۲۲۸، شهریور-مهر، ص ۸۲-۸۷.
- مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۸۱، «علامه قزوینی قُدس سِرّه العزیز»، *حاصل اوقات: مجموعه‌ای از مقالات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی*، به اهتمام سید علی محمد سجادی، تهران، ص ۸۰۳-۸۶۰.
- میرانصاری، علی، ۱۳۸۵، *ارج نامه ملک الشعراء بهار*، تهران، میراث مکتوب.
- مینورسکی، ولادیمیر، ۱۳۳۳، «به یاد قزوینی»، *یغما*، ش ۶۹، فروردین، ص ۲۰-۲۲.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۵۸، «علامه قزوینی»، *تقد حال*، چاپ دوم، تهران، ص ۴۵۰-۴۵۷.
- نصیری، محمدرضا، ۱۳۸۳، «نامه‌ای از علامه محمد قزوینی»، *نامه انجمن*، ش ۱۶، زمستان، ص ۴۹-۵۸.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی، *کتاب چهار مقاله*، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۰۷/۱۳۲۷ (چاپ آفست تهران، بی‌تاریخ).
- نفیسی، سعید، ۱۳۹۰، «محمد قزوینی»، *مقالات سعید نفیسی*، ج ۲، به کوشش کریم اصفهانیان و با همکاری محمد رسول دریاگشت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر

- محمود افشار، ج ۲، ص ۶۳۵-۶۴۱.
- وراوینی، سعدالدین، مرزبان نامه، به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لایدن، ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م.
- وراوینی، سعدالدین، مرزبان نامه، به تصحیح محمد روشن، تهران، ۱۳۵۵ش.
- یغمایی، حبیب، ۱۳۲۸، «مصیبت عظیم»، یغما، ش ۱۳، خرداد، ص ۱۰۵-۱۰۸.
- Ahlwardt → Ibn al-Tiqtaqā.
- ‘Attar, Fariduddin, *Part I of the Tadhkiratu ‘l-Awliya*, ed. Reynold A. Nicholson, with a critical Introduction by Mirza Muhammad b. ‘Abdu ‘l-Wahhab-i Qazwini, London & Leide, Luzac & Co. and E. J. Brill, 1905.
- Browne, Edward G., 1899, “The Chahár Maqála (Four Discourses) of Nidhámi-i-‘Arudi-i-Samarqandi,” *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, July, pp. 613-663.
- Browne, Edward G., 1899, “The Chahár Maqála (Four Discourses) of Nidhámi-i-‘Arudi-i-Samarqandi (Continued from p. 663),” *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, October, pp. 757-845.
- Browne, Edward G., 1921, *Revised Translation of the Chahár Maqála (Four Discourses) of Nidhámi-i-‘Arudi of Samarqand, Followed by an Abridged Translation of Mirza Muhammad’s Notes to the Persian Text*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Browne, Edward G., 1956, *A Literary History of Persia*, 4 vols., Cambridge, Cambridge University Press.
- Clark, Albert C., 1969, *The Descent of Manuscripts*, Oxford, Clarendon Press, (reprint of the 1918 edition).
- Ibn al-Tiqtaqā, Muhammad b. ‘Alī, *Kitāb al-Fakhrī*, ed. W. Ahlwardt, Gotha, Verlag von F. A. Perthes, 1860.

- Ibn al-Tiqtāqā, Muhammad b. Al-Fakhrī, *Kitāb al-Fakhrī*, ed. H. Derenourg, Paris, Librairie Émile Bouillon, Éditeur, 1895.
- Metzger, Bruce M., 1963, “Trends in the Textual Criticism of the Iliad and the Mahābhārata,” *Chapters in the History of New Testament Textual Criticism*, Grand Rapids MI, Eerdmans, pp. 142-154.
- Metzger, Bruce M., 1968, “Recent Developments in the Textual Criticism of the New Testament,” *Historical and Literary Studies*, Leiden, Brill, pp. 145-162.
- Minorsky, Vladimir (ed.), 1937, *Hudūd al-‘Ālam: The Regions of the World: A Persian Geography 372 A.H.-982 A.D*, translated and explained by V. Minorsky, Oxford, E. J. W. Gibb Memorial.
- Minovi, Mojtabā, 1950, “Mīrzā Muhammad Khān Qazvīnī,” *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 13 /2, pp. 547-550.
- Qazwini, Muhammad b. ‘Abdu’l-Wahhāb and E. G. Browne, “Mas’ud-i-Sa’d-i-Salman,” *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, (Oct., 1905), pp. 693-740 and (Jan., 1906), pp. 11-51.
- Qazwini, Mirza Mohammad, 1914, “Deux documents inédits relatifs a Behzād,” *Revue du Monde Musulman*, 26 (Mars), pp. 146-162.

and notes, renders the assertion that he “learned” the art of editing from European Orientalists completely absurd.

European scholars were quite aware of Qazvini’s editorial skills. For instance, in his English preface to the 3rd volume of Qazvini’s edition of *The History of the World Conqueror*, Sir Denison Ross (1871-1940) writes that the edition: “may be recommended as a standard and permanent guide for all future editors of Persian historical texts” (Juwaini, 4: xi). Of course my point in all of this is not that in spite of living in Europe for thirty-five years, and despite access to vast European libraries and numerous scholarly journals, Qazvini was not influenced by the scholarly atmosphere of the great western centres of learning. He lived in such great cities as London, Berlin, and Paris where great European editors such as Alfred E. Housman (1859-1936) in Cambridge, Albert C. Clark (1859-1937) in Oxford, and Joseph Bédier (1864-1938) in Paris were quite active. It is highly unlikely that Qazvini would have remained unaware of their activities. But even that fact is no proof that he “learned” the art of editing from European Orientalists. Taqizadeh, Minovi, and other Iranian scholars who have made the assertion, must have been motivated by something other than facts of Qazvini’s life and activities in Europe. They must have echoed the dominant discourse of their time according to which, the “Oriental” is inferior and subordinate to the “Oxidental.” It is this point of view, this oriental inferiority complex that subjugates the more learned Qazvini to the less competent Browne not anything in the factual or verifiable relationship between the two friends and scholars.

in his introduction to Nizāmi-ye ‘Aruzi’s *Four Discourses*, which is dated 14th of January 1910, Qazvini specifies that he was asked to undertake that edition four or five years earlier (Qazvini’s introduction, p. k). That would place the beginning of his work on the text in 1905 or 1906, namely, one or two years after his arrival in England. However, since in his English introduction to his translation of Qazvini’s long essay on *Mas’ud-e Sa’d-e Salmān*, Browne states that the essay is in fact made up of the material which Qazvini had collected for his editorial notes to his edition of the *Four Discourses* (Qazvini & Browne 1905: 693), and since the first part of the essay was published in October of 1905, Qazvini must have begun work on the *Four Discourses* sometime before that date. Similarly, we know from statements in the introductory essay of *al-Mu’jam fi Ma’ā’iri Ash’ār al-‘Ajām* that the editing of the text was completed in 1905 although it was not published until 1909. Also, because Qazvini’s editions of *Marzbān Nāma*, *al-Mu’jam*, and the *Four Discourses* are all published in 1909, we may conclude that the actual editing of these texts had been undertaken some time before that date. Furthermore, since the introductory essay to his edition of the *Lubāb al-Albāb* is dated 1906, it may be inferred that the edition of the text had begun sometime before that date. Given all of this, it is difficult to believe that in spite of all of these editorial activities assigned to him by Browne and others, Qazvini seemed to them like a person who needed training in European techniques of editing. The very brief time between Qazvini’s arrival in Europe and the appearance of his many scholarly editions of classical Persian texts with their extensive Introductions

I do not quote Browne's many admiring statements about Qazvini in order to legitimize Qazvini's scholarship or learning by western testimony. My aim is quite different. I want to first present the evidence of the relationship between the two, which I pointed out, was one of master and disciple, in order to move to an important context of this relationship.

In 1904, when Qazvini entered England, he was 27 years of age, while Browne (born in 1862) was 42 and Nicholson (born in 1868) was 36 years old. In spite of their greater age and institutional positions—both being Cambridge professors—Browne and Nicholson defer to the young Qazvini's greater learning, and ask him to compose the introduction to Nicholson's edition of the *Tazkirat al-Awliā'*. This is hardly evidence of Qazvini learning at the feet of great European Orientalists. A final note about Qazvini's journey to and his editorial activities in Europe needs to be mentioned in order to clarify the sequence of events.

As I pointed out before, Qazvini left Iran on 19th of June, 1904 and travelled to London by way of Russia, Germany, and Holland. Given the possibilities of the time, such a trip would have taken between one and two months to complete. Therefore, it is not unreasonable to assume that Qazvini arrived in London sometime in Mid-August of 1904. Nicholson's preface to his edition of the *Tazkirat al-Awliā'*, in which Qazvini is named is dated October 12th, 1904.

Therefore, Browne must have noticed Qazvini's abilities within a couple of months after his arrival in England, must have asked him to compose his introductory essay to Nicholson's edition of the *Tazkirat al-Awliā'*, and Qazvini must have done so very quickly. Furthermore,

account of ‘Attār which we yet possess, I shall in what here follows make almost exclusive use of it (Browne 1956: 2/507).

These sentiments are echoed in Browne’s comments about Qazvini’s account of the Juwaini family in his edition of *The History of the World Conqueror*:

A full and critical account of this talented family, based on researches equally extensive and minute, is given by Mirza Muhammad of Qazwin, one of the finest and most critical Persian scholars whom I ever met, in his introduction to the *Tārikh-i-Jahān-gushā* (Browne 1956: 3/21).

Browne not only meticulously acknowledges his debts to Qazvini’s scholarship throughout his *History*, but also refers the reader to Qazvini’s more complete and scholarly essay in the section of the *History* that deals with the life and work of the poet, Mas’ud-e Sa’d-e Salmān:

Since writing this, I have published in the J.R.A.S. for October, 1905 (pp. 693-740), and January, 1906 (pp. 11-51), a translation of an excellent monograph on this poet written in Persian by my learned friend Mirza Muhammad b. ‘Abdu’l-Wahhab of Qazwin. To this the more studious reader should refer, since it not only supplements, but in some cases corrects, the account here given (Browne 1956: 2/324 n.1).

In his introduction to the translation of Qazvini’s essay on Mas’ud-e Sa’d-e Salmān, Browne once again expresses his admiration for Qazvini’s learning and critical judgment:

The following critical study ... is from the pen of my accomplished friend Mirza Muhammad of Qazwin, a Persian scholar of rare attainments in his own and the Arabic languages, and of still rarer critical acumen (Qazwini & Browne 1905: 693).

European Orientalists who were not burdened by such feelings, have a more accurate assessment of Qazvini's abilities and of what he brought to the editing of classical Persian texts in Europe. Aside from peppering his writings with praise of Qazvini's scholarship (Browne 1956: 2/13, 365, 494, 508, 509 n.2; 3/66, 88 n.13, 106 n.2, 153 n.1; 4/484-85), Browne acknowledges Qazvini's influence on the quality of the European tradition of Persian literary criticism by such statement as: "... the high traditions of criticism and accuracy *established* by Mirza Muhammad khan of Qazwin [my italics]" (Browne 1956: 4/490). As far as Browne was concerned, the high traditions of criticism and accuracy that marks Qazvini's scholarship was not something that he learned in Europe, but something that he created—presumably by adjusting his native scholarship to his new European environment.

What the Iranian critics misunderstand in the relationship of Qazvini and Browne is that it was Qazvini who acted as the mentor in this association, and Browne, who had the role of the disciple; not the other way around. Throughout the volumes of his *Literary History*, Browne quotes Qazvini and draws on his learning to support his own statements. For instance, almost all of what he writes about 'Attār in his *History* is taken from Qazvini's introduction to Nicholson's edition of the *Tazkerat al-Awliyā'*:

To the first volume [of Nicholson's *Tazkerat al-Awliyā'*] is prefixed a critical Persian preface by my learned friend Mirza Muhammad b. 'Abdu'l-Wahhab of Qazwin, who constructed it almost entirely out of the only materials which can be regarded as trustworthy, namely, the information which can be gleaned from the poet's own works. As this preface is untranslated, and is moreover, the best and most critical

ilk who first voiced the view that Qazvini “learned” his editorial technique from the Europeans, not European Orientalists who knew Qazvini and worked with him.

Edward Browne who struck a life-long friendship with Qazvini almost from the very beginning of the latter’s arrival in England, writes in his monumental *A Literary History of Persia*:

... although their [i. e. traditional Muslim scholars’] scholarship is generally of a somewhat narrow kind, it is, so far as it goes, sound, accurate, and even in a sense critical. The finest Persian scholar I know, Mirza Muhammad ibn ‘Abdu’l-Wahhab of Qazwin, is one who has superimposed on this foundation a knowledge of European critical methods acquired in England, France, and Germany (Browne 1956: 4/372).

But there is a great difference between superimposing something on something else, as Browne claims that Qazvini did by adding his traditional learning to western research methods, and “learning” the art of editing from Europeans. It goes without saying that Qazvini’s life in Europe where well-organized library collections and various specialized journals were available and where scholars could easily exchange views—resources that were unavailable in Iran of his time—deeply influenced his access to and processing of information. But even this fact does not justify the claim that he learned his editorial technique from the western scholars. Indeed, no western Orientalist who knew Qazvini ever presumed to make such a suggestion. Sadly, the task was left to his own countrymen, who inspired by the inferiority complex that permeates much of the text and subtext of their writing, made the claim.

region (Qazvini 1305: 587). Even the French Orientalist, Dozy, for whose work Qazvini had a great deal of respect has not been spared (Afshar 1351: 106). By contrast to his view of most European Orientalists, Qazvini shows great admiration for the work of the Muslim scholars with whom he was familiar, whether those who lived and worked in Europe (e.g., Muhammad Iqbal, see Afshar 1351: 33, 35, 43) or those who did not (Afshar 1351: 90, 144, 183; and *Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2576, 2636). As far as a qualitative comparison between the editorial works of the Orientalists and the traditional Muslim scholars is concerned, Qazvini clearly favours the latter and considers the texts of most European editions of Arabic, Persian, and Turkish books that have been edited by European editors to be defective (*Bist Maqāla*, 2/ 320-21).

In view of Qazvini's low opinion of the editorial works of the western Orientalists, the claim that he emulated their technique, or learned the art of editing from them is an unfounded and absurd claim. Such an assertion is not rooted in any verifiable fact of Qazvini's life, but rather in that ubiquitous feeling of inferiority and inadequacy that marks almost all of the writings of the majority of "Oriental" scholars who came into contact with their "Orientalist" counterparts. This way of thinking automatically grants primacy to the Occidental and places the Oriental in a subordinate position. Therefore, the "Oriental" Qazvini could not have possibly been competent before coming into contact with the West. If his editorial technique and skills were impressive, he must have obtained them from some western source rather than having brought them to the West from his native Orient. Needless to say, the most vocal proponents of this view tend to be "Orientals" themselves. It is the likes of Minovi, Taqizadeh, and their

of Manuchehri's divan (Afshar 1351: 62) as well as the works of Louis Massignon are subjected to harsh scorn. Qazvini was especially vitriolic towards the young Massignon, whom he considered to be an ambitious and exceedingly ignorant youth (Afshar 1351: 103). In reference to the work of the German Orientalist, Karl Süssheim (1878-1947), he writes that all of what he has included in his introduction to his edition of a certain Saljuq history should be taken with a grain of salt because much of it is made up by his active imagination and like many Orientalists who are always out to discover something new and say something that no one else has said before, and when no text or evidence in support of their views may be found they pull something out of the active treasury of their imaginations and desires in order to present it as historical facts—much like the French Derenbourg in his introduction to *al-Fakhri* and this very Süssheim ... and many other European Orientalists that I don't care to enumerate here. ... One cannot put the least bit of trust in what Süssheim writes (*Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2123-24).

To these, may be compared his negative assessment of Victor Chauvin (1844-1913) and his work (*Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2139-40), Joseph von Hammer Purgstall (1774-1856) (Afshar 1351: 142), and the Russian Orientalist Bertels, about whom he writes that his absurd statements concerning Persian literature is so ridiculous that they “can bring a mother who has lost her child to laughter” (Afshar 1351: 226). Henri Massé's work is described as “superficial” (Afshar 1351: 142) and the views of the British Orientalist, Guy Le Strange (1854-1933) regarding the language of Azerbaijan are called incorrect and “born out of his lack of familiarity with historical circumstances” of the

concerned; Derenbourg however, is another story altogether. Qazvini's assessment of Derenbourg's competence was quite negative. He dubs him "Abu Huraira," which among Shiite scholars, is another way of calling someone a liar and a fabricator. As far as Derenbourg's editorial abilities are concerned, Qazvini writes that most of what he says in his introductory essay to his edition of *al-Fakhri* is incorrect and is entirely made up by a person who is nothing but a shameless fabricator. The rest of Derenbourg's introduction is full of errors because of his complete ignorance and lack of familiarity with historical sources. He adds, "otherwise, it may be a combination of both circumstances, namely [Derenbourg being] a fraud, a charlatan, a fabricator, a perjurer, and a liar, as well as being ignorant, unwitting, and unfamiliar with Islamic histories" (*Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2127-28).

The fact of the matter is that Qazvini was quite censorious of the work of most — but not all — of the European Orientalists. In his notes to the second volume of *The History of the World Conqueror*, he criticizes the views of a number of them about the correct names of some historical personages (Juwaini, 2/ 291-92) and in the third volume of the same book, complains about the European editor's deletion of a great deal of information from another history of the Mongol period (Juwaini, 3/ p. *kj*). In a letter to Taqizadeh, dated 1921, he harshly criticizes the editorial technique of the French Orientalist, Schefer in his edition of Nāser-e Khosrow's *Travels*, and writes that "it is full of blatant errors." In the same letter, however, he points out that Schafer's works should not be given the same credence as due the works of Nöldeke and others like him (Afshar 1351: 51-52; cf. Varāvini, p. *h*). Not only Schafer's edition of the *Travels*, but Kazimirsky's edition

Strictly speaking, Qazvini exercised a greater influence on the European Orientalists of his time than they did on him. This is a fact that is neither commonly recognized nor adequately acknowledged. Professor Minorsky writes that he often used to go to Qazvini's home to ask for guidance and whenever Qazvini asked him a question, he trembled in fear. He adds:

Those days were like a second university course for me, ... when I could learn at the foot of one of the great legendary scholars of the classical times, whose names are mentioned in voluminous tomes. A large number of European, Indian, and Turkish scholars used to come to him in order to ask his advice on scholarly questions. I personally have hundreds of postcards and letters from him in which he has explained difficult problems to me” (Minorsky 1333: 20-22).

Qazvini himself points out that he attended the courses offered by two European scholars. One of these was a course offered by the great Indo-Europeanist, Antoine Meillet, and the other was a course that the Arabist, Hartwig Derenbourg offered on ancient Arabian orthography. None of these subjects were covered in traditional Muslim training; and a traditionally trained scholar such as Qazvini, who was interested in learning something about these subjects, had to learn them from Europeans. However, unlike Arabic palaeography and Indo-European linguistics, textual criticism *was* covered in traditional scholarship — especially on *hadith* — and neither Qazvini nor any other formally trained Muslim scholar had to learn it from Europeans.

It is, of course, reasonable to assume that Qazvini, who at the time was in his late twenties, may have learned much from Meillet as far as modern techniques of research and comparative studies were

he adds that one should not dismiss opinions of a large number of classical Muslim authorities merely on the basis of the opinion of contemporary western scholars. The determining standard in all cases, he believes, should be the evidence of classical texts rather than anything else (Afshar 1358: 296).

There is no doubt that Qazvini took advantage of the vast textual resources that were available to him in well-organized western libraries, and also emulated the relatively more objective research methods of European scholars. But this is not the same thing as “learning the art of editing” from westerners. Indeed, a mere glance at the history of the Persian texts that were edited under the patronage of the Gibb Memorial Series shows that the number of these editions grows considerably as soon as Qazvini’s arrival in Europe, and drops noticeably as soon as he leaves that continent. In other words, the authority and value of the Persian editions that were sponsored by the Gibb Memorial Series depended to a large extent on Qazvini and his editorial technique and on his editorial acumen rather than on some ephemeral “European editorial technique.” Qāsem Ghani says as much when he writes that shortly after Qazvini’s arrival in Europe, Browne and a number of other European scholars were impressed by his learning and scholastic value, and decided to put it to good use (Ghani 1360: 850, cf. 855 and Ghani 1330: 37). Pourdavoud confirms Ghani’s assessment, and writes that after Qazvini’s appearance in the European Orientalist circles, Professor Marquart, who was not aware of Qazvini’s presence in Berlin, wrote to the *Kāveh* editor in 1915, “that Iran, which can still produce a scholar of Qazvini’s calibre will never die” (Pourdavoud 1928: xv).

Qazvini's numerous critical comments about European editions of Islamic texts leave no doubt about his attitude toward the ability of most western editors who were active during his stay in Europe. What comes through loud and clear in his comments is that he did not trust western editors, let alone consider their work worthy of imitation.

Taqizadeh points out that Qazvini's critical method and approach was essentially the one that was in use among the great scholars of old, such as Tabari, Biruni, Zamakhshari, Jahiz, and others (Taqizadeh 1329: 75-76). This is essentially a correct interpretation. Qazvini did not introduce western editorial methods into Iran; rather he *revived* the ways of the classical Muslim scholars. In a letter addressed to Abbas Eqbal and dated August 1923, that is two years before Eqbal's first trip to Europe, Qazvini responds to Ahmad Kasravi's harsh critique of Edward G. Browne's English translation of *The History of Tabaristān*, and expresses his delight and amazement about the sound critical approach of both Eqbāl and Kasravi, and agrees with Kasravi's criticisms but points out that because of his personal affection for Browne and because such errors are typical of western scholars' work, he does not feel comfortable to pass them to Browne (Qazvini 1335: 4-5, 6-9). These views are echoed again in another letter to Yahyā Qarāguzlu (Nasiri 1283: 54).

The truth of the matter is that the longer Qazvini lived in Europe, the more distrustful he grew of western Orientalists' works, and the more often he expressed this distrust in his personal letters. For instance, in his letter dated March 11th of 1912 and addressed to Taqizadeh, he acknowledges his admiration for some European scholars' considerable caution in their historical researches. However,

return has been somewhat vaguely stated as “because of the outbreak of the Second World War” (Mo’in 1329: 41), or as he himself writes “the difficult circumstances of foreigners’ lives in those areas” (Qazvini 1329: 24). I think it is likely that Qazvini left France because his wife was Jewish, and he returned to Iran in order to protect his wife and daughter from possible detention by the Nazi occupation forces. Whatever the reasons for his eventual return to the land of his birth, as I pointed out earlier, in none of the hundreds of references to his association with western Orientalists that are scattered throughout his writings, has Qazvini included a single word about any scholarly debt to any of them in the specific area of textual editing. He has, however, praised many of his European friends for their learning and scholarship.

As far as Qazvini’s assessment of western Orientalists of his time is concerned, in spite of his respect for a few of them, his general evaluation is quite negative. In his long biographical essay, included at the beginning of the first volume of his scholarly papers, he writes:

In Europe, the number of those with pretensions to Orientalism, fake scholars, and charlatans is much greater than the number of true Orientalists and real scholars. ... This may be because as soon as some of these people gain a rudimentary knowledge of one or two oriental languages ... they are appointed as professors of several language such as ... Persian, Turkish, and Arabic together with all the scientific and artistic texts in these languages, and take over the duties of teaching all of them in all of their various dialects. ... Occasionally they distort some of these poor Persian, Arabic, or Turkish texts and print them in editions that are full of blatant errors (*Bist Maqāla*, 1/ 24-25).

1962), Henri Massé (1886-1969), Edgar Blochet (1870-1937), and Paul Pelliot (1878-1945). However, although Qazvini was quite meticulous about acknowledgement of all scholastic debts, there is not a single word concerning having learned anything about editorial techniques from any of them. On the contrary, the editorial styles and the poor scholarly approach of some of these Orientalists have been severely criticised in some of Qazvini's writings and private letters, and we will refer to some of these later in this essay. Qazvini stayed in Paris until October of 1915, when his access to the manuscripts that he needed for preparing his edition was severely curtailed because of the outbreak of the First World War, and he had to leave Paris for Berlin.

The third period of Qazvini's stay in Europe began on Wednesday, 27th October 1915, when he entered the city of Berlin. This was one of the most difficult but also fruitful periods of his European stay. He began a long and productive friendship with Taqizadeh and contributed several important essays to Taqizadeh's literary and political journal, *Kāveh*. Aside from developing close relationships with a number of exiled Iranian luminaries, such as Pourdavoud, Jamalzadeh, Iranshahr, and Tarbiyat, he made the acquaintance of several German Orientalists, such as Sebastian Beck (1878-1951), Edward Sachau (1845-1930), Eugen Mittwoch (1876-1942), Bernhard Moritz (1859-1939), and Martin Hartmann (1851-1918) (*Bist Maqāla*, 1: 23). Qazvini's stay in Berlin lasted until the end of the First World War, after which he returned to Paris in January of 1920 (*Bist Maqāla*, 1: 26; *Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2610-13).

His second trip to Paris, which was the fourth phase of his life in Europe, lasted until his return to Iran in 1939. The reason for his

Semitic atmosphere of the time would have forced Qazvini to hide his studying at that school (Ghani 1360: 849; cf. Forooghi 1388: 99, 106). At any rate, there may be no doubt that Qazvini was fluent in French before moving to Europe. We know that he used to read and translate French books and articles as early as 1902/1320 A.H. (Forooghi 1388).

Qazvini left Iran for England by way of Russia, Germany, and Holland on 19th of June 1904, when he was twenty-seven years old (*Bist Maqāla*, 1: 13). At this time, he was a competent young scholar with an impressive command of Islamic sciences of his time. Therefore, those who credit his association with the European Orientalists as the source of his impressive scholarly achievements later in life, tend to ignore the fact that he had already been fully trained by the best Muslim scholarship that Iran had to offer and it is highly unlikely that any European Orientalist could offer him more. Edward G. Browne (1862-1926) with whom he formed a close life-long friendship, has repeatedly expressed his amazement at the young Qazvini's learning.

In the course of his stay in London, Qazvini comes to the attention of the directors of the Gibb Memorial Foundation, who ask him to prepare a critical edition of Juwaini's *The History of the World Conqueror*. He agrees, and in April of 1906, he leaves London for Paris where better manuscripts of the text were available. This trip marks the beginning of the second period of his European sojourn.

In Paris, Qazvini came into contact with a number of French scholars and Orientalists. The most important of these were Charles Schefer (1820-1898), Hartwig Derenbourg (1844-1908), Antoine Meillet (1866-1936), Gabriel Ferrand (1864-1935), Clément Huart (1854-1926), Paul Casanova (1861-1926), Louis Massignon (1883-

Marvi school in Tehran (*Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2248-49). He learned the basics of Islamic jurisprudence under Mullā Muhammad ‘Ali-ye Āmoli at the Khāzen al-Mulk school, and its advanced level under Hāj Mirzā Hasan-e Āshtiyāni (d. 1316 A.H.). Additionally, he studied with a number of other luminaries of his time, whose names are listed in his autobiographical essay, which was included in the first volume of his collected essays (*Bist Maqāla*, pp. 9-10). He also mentions his great debt to one of the founders of modernism in Iran, namely, Muhammad Husain-e Forooghi, who greatly influenced him in his youth, and with whose son, Muhammad ‘Ali Forooghi, he had a life-long friendship. Thus, before his emigration to Europe, Qazvini was already a fine scholar, and was highly trained in the traditional Islamic sciences of his time. This fact is acknowledged in Taqizadeh’s speech in Qazvini’s memorial ceremony. Taqizadeh adds that before traveling to Europe, Qazvini was one of the best teachers of Arabic grammar in Tehran (Taqizadeh 1329: 80).

Qazvini learned French very well at the Alliance School when he was quite young (Forooghi 1388: 266). Qāsem Ghani, who having studied in French schools of Beirut and France knew French quite well, and who was one of his close friends and associates, states that Qazvini knew the language as well as a French university professor (Ghani 1360: 857; id. 1379: 170). Interestingly enough, Qazvini does not mention his having ever attended the Alliance School in any of his writings. Indeed, he may have told his friend, Taqizadeh, that he learned French at the San Louis School in Tehran (Taqizadeh 1329: 73). This may have been because he wanted to keep his attending the Alliance School secret because that school was run by Jews and the mildly anti-

I believe that Qazvini's approach to textual criticism was the same approach that was in use for more than a millennium among traditional Muslim scholars. What he adopted from the West was not the art of editing but the style of presenting the final product. That is, rather than indicating textual variants on the margin of the text with the use of notations, ـ or ـ to show that the variant is taken from another manuscript as traditional scholars used to do, he employed the modern method of including textual variants in footnotes or endnotes. He also adopted the practice of systematic description of his witnesses from western scholarship. However, as far as the actual task of editing and his critical approach was concerned, Qazvini did not owe anything to any European scholar or method. His approach and techniques were purely those that were in use among Muslim scholars for a very long time. In order to understand this better, we must review the story of Qazvini's education in Iran, the account of his emigration to Europe, and his scholarly activities in the West.

Qazvini was born in March of 1877. He learned the basics of Arabic grammar and syntax from his father, 'Abd al-Wahhāb ibn 'Abd al-'Ali-ye Qazvini until the age of twelve, when his father passed away. After that, he continued his training in the Mu'ayyer al-Mamālek school under such great scholars as Hāj Sayyed Mustafā Qanātābādi (d. 1340 A.H.), and Hāj Sayyed Mustafā Qāyeni (Mo'in 1329: 38). He then studied the preliminaries of Islamic Law (*fiqh*) for five or six years under Hāj Sayyed Muhammad Sādeq-e Tehrāni (*Yād-dāsh-t-hā*, pp. 2270-71) and its advanced level under Sheykh Fazlullāh-e Noori (d. 1327 A.H.). Sometime before the year 1319 A.H., he studied Islamic philosophy under Hāj Sheykh 'Ali-ye Noori at the Khān

To the young scholars who host this old man every year:

*Amir Emami, Ardavan Amirinejad, Javad Bashari,
Shahriyar Shahindeji, Pejman Firoozbakhsh, Saeed
Layan, Arham Moradi, and Mohammad Afshin-Vafaei.*

It has become something of a scholarly convention to begin every discussion of the history of textual criticism in Iran by claiming that Mohammad Qazvini learned the technique of modern textual criticism from Europeans during his stay in Europe and taught it to his countrymen when he returned to Iran. Some years ago, when A. Miransari interviewed me by email about editing techniques, I objected to this notion in one of his questions and pointed out that although Qazvini was very careful to give credit where credit was due, in many thousands of pages of his published note, personal letters, scholarly writings, and autobiographical essays, he has never mentioned a debt of gratitude to his European friends. I added that the absurd claim of Qazvini's obligation to western editing techniques is solely an inference based on the fact that he lived in Europe for over thirty years and associated with a number of great European Orientalists. However, living and studying in Europe is one thing and learning the art of editing Persian and Arabic texts from Europeans is another.

**Qazvini and the Western Method of
Textual Criticism**

Mahmoud Omidsalar

In the Name of God

ISSN 1561-9400

Mirror of Heritage (AYENE-YE MIRAS)

Semiannual Journal of Textology
New Series, Vol. 12, Supplement no. 33, 2014.

Qazvini and the Western Method of Textual Criticism

By: Mahmoud Omidasalar
Proprietor: The Written Heritage Research Institute
Managing Director: Akbar Irani
Editor-in-Chief: Majdodin Keyvani
Technical Editor: Askar Bahrami
Internal Manager: Hosna Sadat Banitaba

Editorial Board: Mahmoud Abedi (Professor, Kharazmi University), Mohammad Ali Azar-Shab (Tehran University), Habibullah Azimi (Assistant Professor, N. L. A. I.), Asghar Dadbeh (Professor, Allameh Tabatabayi University), Ahad Faramarz Qara-Maleki (Professor, Tehran University), Najaf-Qoli Habibi (Associate Professor, Tehran University), Ali Ravaghi (Professor, Tehran University), Ali Ashraf Sadeghi (Professor, Tehran University), Hamed Sedghi (Professor, Kharazmi University), Mansour Sefatgol (Professor, Tehran University)

Scientific Consultants: Ali Ale Davoud, Parviz Azkaei, Bert Fragner (Austria), Gholamreza Jamshidnezhad Avval, Jan Just Witkam (Netherlands), Paul Luft (England), Arif Naushahi (Pakistan), Ahmad Mahdavi Damghani (U.S.A.), Mahmoud Omidasalar (U.S.A.), Jamil Ragep (Canada), Hashem Rajabzadeh (Japan), Francis Richard (France), Mohammad Roshan, Akbar Soboot

Art Director: soheila yosefi
Lithography and Printing: Noghre Abi
Written Heritage Research Centre, 1182 Enqelab Ave. Farvardin Building, 2nd Floor, Tehran, postal code 131569319, Iran.
Tel.: + 98 21 66490612, Fax: + 98 21 66406258
<http://www.mirasmaktoob.ir>
ayenemiras@mirasmaktoob.ir
ayenemiras@gmail.com